

راه صلیب

نویسنده: روک حشوی
مترجم: زنده پرط. میرزا نیلان



راه صلیب

نویسنده: روی حشون

مترجم: زنده یاد ط. میکائیلیان

چاپ و انتشار: سازمان خدماتی راه مسیح

کلیه حقوق چاپ و نشر برای سازمان خدماتی راه مسیح محفوظ است.

Farsi edition by Rahe Masih Publications

فهرست

| | | |
|-----|---|--|
| ۵ | - | - مقدمه |
| ۱۳ | - | - فصل اول - فروتنی و خُردشدن |
| ۲۰ | - | - فصل دوم - کاسه های لبریز |
| ۲۹ | - | - فصل سوم - راه مشارکت و دوستی |
| ۴۰ | - | - فصل چهارم - شامراه قدوسیت و پاکی |
| ۵۴ | - | - فصل پنجم - کبوتر و بره |
| ۶۶ | - | - فصل ششم - بیداری روحانی در خانواده |
| ۷۸ | - | - فصل هفتم - پر کاه و تیر چوبی |
| ۸۶ | - | - فصل هشتم - آیا حاضرید خدمت کار شوید؟ |
| ۹۵ | - | - فصل نهم - قدرت خون بره |
| ۱۰۴ | - | - فصل دهم - آیا خود را بی گناه می دانیم؟ |

مقدمه

در آوریل سال ۱۹۴۷ عده‌ای از رهبران یک کلیسا را دعوت کردم تا در کنفرانسی به نام رستاخیز مسیح به ما تعلیم دهند. علت دعوت آن‌ها این بود که شنیده بودم آن‌ها سال‌ها شاهد بیداری‌های مختلفی بودند و من نیز تشنگی عجیبی برای شنیدن پیغام آن‌ها داشتم. آن‌چه آن‌ها گفتند با آن‌چه ما درباره‌ی بیداری روحانی می‌دانستیم تفاوت بسیاری داشت.

پیغام آن‌ها بسیار ساده و متین بود. وقتی موضوعات خود را شرح می‌دادند و از تجربیات خود سخن می‌گفتند، من که میزبان آن‌ها بودم، حس کردم بیش از همه نیاز به یک بیداری روحانی دارم. ولی این موضوع را به تدریج فهمیدم زیرا به عنوان یکی از سخنرانان آن کنفرانس، طبیعتاً درباره‌ی احتیاج دیگران فکر می‌کردم و نه احتیاج خودم. وقتی که دیدم همسرم و دیگران چگونه خود را در حضور خدا فروتن ساخته‌اند، خلاً بزرگی درونم احساس کردم. با این‌که خود را یک رهبر مسیحی می‌دانستم ولی حس کردم که خالی هستم، یعنی خالی بودم! پیغام‌ها و

سخنان آن‌ها به قدری ساده بود که مرا نیز به فروتنی کشاند و چیزی که بیشتر بر من تأثیر گذاشت این حقیقت بود که خیلی ساده می‌توان روحًا بیدار و پر از روح القدس گشت. هنگامی که در پایان کنفرانس دیگران شهادت می‌دادند که چگونه عیسی آن‌ها را در مقابل صلیب به زانو درآورده و قلب آن‌ها را با روح القدس پر ساخته، متوجه شدم که هنوز چنین چیزی را شخصاً تجربه نکرده‌ام. زمانی که توانستم از کوشش برای توضیح عقاید مسیحی خود دست بردارم و با فروتنی نزد صلیب زانو زنم و خون او را به عنوان کفاره‌ی گناهان شخصی خود بپذیرم و پاک گردم، احساس کردم زندگی مسیحی خود را از نو شروع کردم.

من مثل آن سردار آشوری، یعنی نعمان بودم که در کتاب مقدس نوشته شده زمانی که اطاعت کرد از مرض جذام شفا یافت و پوست او مثل پوست یک کودک تازه گشت. از آن روز به بعد فصل تازه‌ای در زندگانیم آغاز شد. ولی لازم بود که «خود» را هیچ حساب کنم تا عیسی همه چیز من باشد و پیوسته نزد او بیایم تا با خون گران‌بهای خود مرا پاک سازد.

در آن زمان به کمک همسرم مجله‌ی کوچکی را منتشر می‌کردیم که «دعوت به مبارزه» خوانده می‌شد. به وسیله‌ی آن سعی می‌کردیم جوانان مسیحی را کمک

کنیم تا در مسیحیت تجربیات عمیق‌تری کسب کنند. واضح است که در شماره‌ی بعدی درباره‌ی کاری که خدا برای ما کرده بود سخن گفتیم. ما توانستیم «پیغام بیداری روحانی» را در مجله‌ی کوچک خود منتشر کنیم یعنی همان پیغامی را که بسیار ساده به ما رسیده بود. با کمال تعجب و فوراً مشاهده کردیم که تقاضاکنندگان این مجله‌ی کوچک بسیار زیاد شدند زیرا مایل بودند پیغام آن را بخوانند. وقتی در شماره‌ی بعدی درباره‌ی پیغام بیداری روحانی بیشتر توضیح دادیم تقاضا به شکل حیرت انگیزی افزایش یافت. تقریباً هر روز نامه‌های مختلفی را دریافت می‌کردیم مبنی بر این که خدا توسط نشریه‌ی ما قوم خود را برکت داده و خوانندگان معمولاً می‌خواستند که نسخه‌های بیشتری برای آن‌ها فرستاده شود. از کشورهای دوردستی که نشریه‌ی کوچک ما به آنجا راه یافته بود خبرهای شگفت‌انگیزی می‌رسید و فهمیدیم که در نقاط مختلف دنیا بیداری‌های روحانی جدیدی در بین ایمانداران آغاز شده است.

نشریه‌ی ما به زبان‌های فرانسه و آلمانی نیز ترجمه شد. خدا به گونه‌ای عمل کرد و ما را مشغول ساخت که فوق از انتظار و لیاقت ما بود. واقعاً ما چیزی نداشتیم که به آن فخر کنیم و حقیقت این بود که فهمیدیم برکاتی که از بیداری روحانی حاصل می‌شد نتیجه‌ی نشریه

«دعوت به مبارزه» نبود بلکه تأثیر آن بیداری روحانی بود که در مبارزه و فعالیت‌های روحانی دیده می‌شد. خدا کار خود را در مکان‌های مختلفی، در قلوب مردم آغاز کرده بود. شهادت‌ها و سخنان کسانی که روح‌آبیدار شده بودند دیگران را تشنه‌تر می‌ساخت و اینان نیز راه صلیب را می‌پیمودند و بدین‌گونه برکت از یک نفر به نفر دیگری می‌رسید. هر جا برکات فزونی می‌یافت نشریه‌ی کوچک ما نیز وارد می‌شد، زیرا مجله‌ی ما به زبان ساده‌ای که مطابق با کلام خدا بود مردم را در تجربه‌ی تازه‌ای که یافته بودند راهنمایی می‌کرد.

در کتابی که اکنون مطالعه می‌فرمایید قسمتی از این پیغام‌ها را جمع‌آوری کرده‌ایم. در شرایط کنونی مشکل است که بتوانیم ارسال مجله‌ی «دعوت به مبارزه» را ادامه دهیم ولی هنوز هم تقاضاهایی برای دریافت شماره‌های قبلی به ما می‌رسد. این موضوع نشان می‌دهد که عده‌ی زیادی مایل به خواندن این پیغام‌ها هستند و در بین قوم خدا تشنگی شدیدی برای نهرهای آب زنده‌ی روحانی وجود دارد. نظر به این که ما از برکات خدا بهره‌مند شده‌ایم، قسمتی از مندرجات نشریه فوق را به اضافه دو باب در این کتاب جمع‌آوری کردیم و دعای ما این است که خدای قادر مطلق مطابق اراده‌ی خود این مطالب را برای شما مفید بگرداند. ما ادعا نمی‌کنیم که

تمام فصول کاملاً به هم پیوسته هستند بلکه باید گفت که هر فصل خود موضوعی کامل است و موضوع فصول دیگر را کامل می‌سازد و گاهی به منظور روشن‌تر شدن مطلب تکرار می‌گردد. به همین دلیل این کتاب مانند کتاب‌های معمولی دیگر نیست، بلکه هر فصل را باید جداگانه خواند نه همه را با هم!

نایاب تصور کرد که ما به تنها‌یی این کتاب را نوشته‌ایم بلکه باید گفت که از اشخاص دیگری که مثل ما در راه صلیب به نحو تازه‌ای قدم گذارده‌اند هم فکری کرده و با آن‌ها مشارکت داشته‌ایم. عده‌ی کسانی که با آن‌ها مشارکت داریم پیوسته روبه فزونی است زیرا آرام آرام زندگی افراد بیشتری تحت تأثیر این نهضت قرار می‌گیرد. همین حقیقت است که بر حق بودن مطالب این کتاب را اثبات می‌کند.

حالا چند کلمه‌ای درباره‌ی «بیداری روحانی» ذکر می‌کنیم. ممکن است آن‌چه در این کتاب درباره‌ی بیداری روحانی بیان می‌شود باعث تعجب شما گردد. معمولاً وقتی می‌گوییم بیداری روحانی، بسیاری فکر می‌کنند که مقصود از آن یک نهضت بزرگ مذهبی است که در آن عده‌ی زیادی از بی‌ایمانان در یک محیط پرهیجان متوجه می‌شوند که گناه کارند و به سوی مسیح می‌آیند. برخی می‌گویند برای چنین بیداری روحانی باید دعا کرد تا

این که خدا در زمان معین آن را به ما ارزانی فرماید و ما باید به زندگی ضعیف روحانی خود ادامه دهیم و کلیسا باید بدون این که حیات تازه‌ای داشته باشد کار خود را انجام دهد. ولی ما متوجه شدیم که بیداری روحانی درست بر عکس این موضوع است. لازم نیست که بیداری روحانی پر سر و صدا باشد (زیرا اگر کسی در مقابل صلیب متوجه شود که گناهکار است سر و صدایی نخواهد کرد). در واقع باید گفت هرجا سر و صدا و هیاهو باشد بدانید بیداری روحانی کمتر است. دوستانی که ما را در مورد بیداری روحانی تعلیم می‌دادند معمولاً از توضیح قسمت پرهیاهوی آن خودداری می‌کردند، زیرا توجه به ظواهر و هیاهو، باعث می‌شود که صدای خدا کاملاً به گوش ما نرسد.

موضوع مهم دیگر درباره‌ی بیداری روحانی این است که بیداری روحانی عملی نیست که خدا در بین بی‌ایمانان شروع کند، بلکه این کار از قوم خدا آغاز می‌گردد. بیداری روحانی به طور ساده‌ای یعنی حیات و زندگی جدید! یعنی می‌خواهیم بگوییم که حیات وجود دارد ولی ضعیف شده است.

بی‌ایمانان احتیاجی به بیداری ندارند، زیرا اصولاً حیاتی ندارند که بیدار شوند. این مسیحیان هستند که باید بیدار شوند. مسیحیان دچار انحطاط شده‌اند و بنابراین

لازم است روحًا بیدار شوند. به همین دلیل آن کسانی می‌توانند روحًا بیدار شوند که حاضر باشند اقرار کنند که زندگی‌شان ناقص و منحط بوده است. هر چه اقرار به گناه صمیمانه‌تر باشد، خدا ما را بیدارتر خواهد ساخت. وقتی مسیحیان بیدار شوند خدا خواهد توانست با قدرت تازه‌ای در بین گمراهان کار کند. یکی از شعارهای ایوان رابرترز؛ در هنگام بیداری روحانی در ویلز انگلستان این بود: «کلیسا خود را فروتن سازد تا مردم نجات یابند!» این دو همیشه به هم مربوط هستند علت این که دنیا به مسیح ایمان نمی‌آورد این است که کلیسا آتش روحانی خود را از دست داده است.

لازم است یک نکته نیز درباره آمادگی قبلی خواننده ذکر شود. اگر خواننده مایل است که خدا او را به وسیله‌ی خواندن این کتاب برکت دهد بایستی با قلبی تشنه این کتاب را بخواند. باید از وضع کلی کلیسا و مخصوصاً از وضع خود ناراضی باشد. او باید مایل باشد و اجازه دهد که خدا کار را اول در او شروع کند و بعد در دیگران. به علاوه باید اطمینان داشته باشد که خدا می‌تواند احتیاجات پاک و صحیح او را برآورده سازد. اگر خواننده جزو رهبران مسیحی باشد، باید به این موضوع خیلی بیشتر توجه کند. هر چه او بیشتر مایل باشد که احتیاج خود را اقرار کند، به همان نسبت خدا مخاطبین سخنان او را برکت خواهد داد.

مهمترین موضوع این است که او باید اول خودش در مقابل صلیب مسیح فروتن شود. اگر می‌خواهد که مخاطبین سخنانش از هر گناهی توبه کنند اول باید خودش این کار را شروع کند. وقتی پادشاه نینوا از تحت به زیر آمد و خود را با پلاس پوشانید و به علامت توبه روی خاکستر نشست، تمام قوم او توبه کردند.

ولی این کتاب فقط برای رهبران مسیحی نوشته نشده و مسیحیان معمولی نباید منتظر رهبران خود باشند. خدا می‌خواهد از هر یکی از ما شروع کند. خدا می‌خواهد از شما شروع کند.

- خدا همه‌ی ما را مبارک فرماید.

فصل اول

فروتنی و خُرد شدن

"افتادگی آموز اگر طالب فینی
هرگز نخورد آب زمینی که بلند است."

می خواهیم بیداری روحانی را بسیار ساده بیان کنیم. بیداری به طور ساده عبارت است از این که زندگی و حیات خداوند عیسی در قلب انسان وارد گردد. عیسی همیشه پیروز است. در آسمان او را به سبب پیروزیش تمجید می کنند، هرچند ما در زندگی با شکست های بسیاری روبرو می شویم، ولی او شکست ناپذیر است. قدرت او بی حد است. تنها کاری که ما باید انجام دهیم این است که با او رابطه‌ی صحیحی برقرار کنیم و این موقع است که خواهیم دید قدرت او در قلب و زندگی و کارهای ما ظاهر خواهد شد و حیات پیروزمندانه او ما را پر می سازد و از طریق ما به سوی دیگران جاری خواهد شد. این است

جوهر و اصل بیداری روحانی. ولی اگر بخواهیم رابطه‌ی خود را با او اصلاح کنیم اولین مطلبی که باید بیاموزیم این است: اراده‌ی ما به اراده‌ی او تسلیم شود. افتادگی یا خُردشدن و تسلیم کامل، ابتدای بیداری روحانی است. افتادگی و تسلیم شدن کار دشواری است و لازمه‌ی آن فروتنی است ولی هیچ راه دیگری وجود ندارد. یعنی نه «من» بلکه «مسیح». من باید در مسیح غرق شوم.

خداآوند عیسی نمی‌تواند کاملاً در ما زندگی کند و خود را در ما ظاهر سازد مگر اینکه وجود مغرور ما افتاده و خُرد شود. معنی این جمله این است که نفس سرسخت و نامطیع که می‌خواهد همیشه خود را عادل جلوه دهد و بدنبال منافع و حق خود است تا مورد تمجید واقع شود این نفس بالاخره باید تسلیم اراده‌ی خدا گردد و به خطاهای خود اقرار کند راه‌های خود را به عیسی بسپارد. از حقوق خود صرفنظر کند و از تمجید شدن اجتناب کند تا این که عیسی مسیح همه چیز او باشد. به عبارت دیگر برای خود و تمایلاتش بمیرد.

وقتی ما بی‌طرفانه به زندگی مسیحی خود نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم که نفس یا منیت چقدر در زندگی ما دخالت دارد. این همان نفس است که سعی می‌کند مسیحی باشد برای همین سعی می‌کند کارهای خیری انجام دهد. این همان نفس است که همیشه

عصبانی می‌شود، حسادت می‌کند، می‌رنجد، انتقاد می‌کند و در تشویش است. همان نفس است که سرخختی می‌نماید و نسبت به دیگران نامطیع است. همان نفس است که خجالت می‌کشد و خودخواه و محافظه کار می‌گردد. پس جای تعجب نیست که می‌گوئیم ما افتادگی و خُردشدن لازم داریم. تا وقتی که تحت اختیار نفس هستیم خدا کمتر می‌تواند در ما عمل کند زیرا ثمرات روح (یعنی محبت و خوشی و سلامتی و حلم و نیکوئی و مهربانی، ایمان و تواضع و پرهیز کاری) که خدا می‌خواهد به ما عطا فرماید دقیقاً بر عکس روح نامطیع و سرخخت و خُرد نشده عمل می‌کنند و برای یافتن این ثمرات روحانی باید نفس ما با مسیح مصلوب شود.

افتادگی و خُردشدن محصول مشترک کار خدا و ما است. خدا ما را تحت فشار قرار می‌دهد ولی ما باید قلبًا رضایت داشته باشیم. اگر وقتی خدا را جستجو می‌کنیم و می‌خواهیم با او رفاقت داشته باشیم به صدای او گوش دهیم و از او اطاعت کنیم خدا به ما نشان خواهد داد که چگونه نفس مغدور و سرخخت‌مان باعث رنجش خدا می‌گردد. آن موقع است که ما یا به سرخختی خود ادامه می‌دهیم و توبه نمی‌کنیم و یا سر خود را خم کرده و می‌گوییم: «بله، خداوند!»

معنی افتادگی و تسليیم شدنِ کامل در زندگی روزانه این است، از هر خطای که خدا به ما نشان می‌دهد توبه کنیم و هر روز در حضور او فروتن شویم. این عمل ممکن است خیلی گران تمام شود زیرا لازمه‌اش این است که تمام اختیارات و حقوق خود را به او بسپاریم و از منافع خود خواهانه‌ی خود انصراف دهیم. حتی گاهی لازم است خطای ای خود را اعتراف و جبران کنیم. به همین سبب است که تا نزد صلیب عیسی نیائیم امکان ندارد افتاده دل و فروتن شویم. وقتی می‌بینیم عیسی با کمال میل حاضر شد به خاطر ما افتاده دل و خُرد شود ما ناگزیر در حضور او فروتن می‌گردیم. عیسی که الوهیت داشت به خاطر ما جایگاه خود را ترک کرد و به صورت غلام در آمد و غلامِ خدا و غلامِ مردم شد. او حق خود را جستجو نمی‌کرد. او اجازه داد که مردم به او فحش دهند ولی خودش دشنام نمی‌داد او را لگدمال کردند ولی خودش مقابله به‌مثل و یا دفاع نمی‌کرد. ولی حیرت‌انگیزتر از همه‌ی این موارد این نکته است که می‌بینیم او با افتادگی و فروتنی کامل به سوی قتل‌گاه خود می‌رود تا به عنوان کفاره، تمام گناهان بشر را بر صلیب حمل کند. در یکی از مزامیر به طور هیجان‌آوری درباره‌ی خودش می‌فرماید: «اما من کرمی بیش نیستم و انسان نی!» (مزمور ۲۲ آیه ۶). کسانی که در مناطق حاره‌ای زندگی کرده‌اند اذعان می‌کنیم: اگر

سعی کنیم که به یک مار و یا یک کِرم ضربه‌ای بزنیم، عکس‌العمل‌های آن‌ها قطعاً با هم خیلی فرق خواهد داشت.

مار گارد می‌گیرد و صدایی تولید می‌کند و سعی می‌کند حمله کند. این نمونه‌ی کاملی است از نفس یا من خود. ولی کِرم هیچ‌گونه مقاومتی نمی‌کند بلکه اجازه می‌دهد هرچه می‌خواهد بکنید، لگد بزنید و یا زیر پای خود او را له کنید. این نمونه‌ی کاملی است از افتادگی و خُرد شدن. عیسیٰ حاضر شد به خاطر ما کِرم گردد. علتِ این‌که حاضر شد مثل کِرم بگردد این بود که دید همگی ما در اثر گناه، همه‌ی مزایای انسانی را از دست داده و به جای این که در جایگاه اشرف مخلوقات باقی بمانیم همانند شریران جهنمی گشته‌ایم. او از ما می‌خواهد که با او و برای او مثل کِرم باشیم. موعظه‌ی مسیح در بالای کوه به ما تعلیم می‌دهد که مقام واقعی ما کِرم بودن است زیرا خلاصه‌ی تعلیمات او این است که باید مقابل بدی نیکوئی کنیم، دشمنان خود را محبت نماییم و با فروتنی دیگران را خدمت نمائیم. ولی فقط زمانی حاضر خواهیم شد این‌گونه افتاده‌دل و فروتن گردیم که بفهمیم محبت مسیح چگونه باعث شد که او چون کِرم فروتن گردد.

در یکی از سرودهای روحانی چنین می‌خوانیم:

«خداوندا نفس مغورو و سرستخت مرا خُرد کن.
 مرا آماده کن تا سر فرود آورم و نابود شوم
 و به آن کسی نگاه کنم که بر صلیب
 سرخود را به خاطر من خم کرد.»

ولی باید دانست که کافی نیست ما فقط یک بار نفس خود را انکار کنیم و نسبت به خود بمیریم. البته وقتی خدا برای اولین بار این حقایق را به ما نشان می‌دهد، یک بار نفس خود را انکار می‌کنیم و می‌میریم ولی از آن به بعد باید مرتبأ بمیریم زیرا فقط در چنین شرایطی است که عیسی مسیح می‌تواند دائمآ در ما ظاهر شود. (دوم قرنتیان ۴ : ۱۰) علاوه بر این هر روزه ما باید هزاران تصمیم متفاوت بگیریم. اگر بخواهیم این‌گونه زندگی کنیم می‌فهمیم نمی‌توانیم خودمان برای خودمان نقشه‌ای داشته باشیم، وقت خود را برای خود صرف کنیم، پول مان را هرگونه که می‌خواهیم خرج کنیم و دنبال لذات خود باشیم. لازمه این کار این است که ما پیوسته خود را در مقابل اطرافیان خود فروتن سازیم زیرا ملاکِ تسلیم بودن ما در حضور خدا با فروتنی ما در مقابل مردم سنجیده می‌شود. هرگونه تحقیر و رنجشی که از طرف مردم به سوی ما می‌آید در دست خدا تبدیل به وسیله‌ای می‌گردد که خدا بتواند ما را خُرد کند تا زندگی مسیح در ما به طور عمیق‌تری ظاهر گردد.

بدین طریق متوجه می‌شوید که فقط چنین روش زندگی یعنی زندگی مسیحوار می‌تواند مورد پسند خدا قرار گیرد و زندگی پیروزمندانه خوانده شود اما در واقعیت زندگی ما این‌گونه نیست. چون زندگی خودخواهانه ما با زندگی مسیح کاملاً در تضاد است. معمولاً ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم زندگی او را در خود به فراوانی قبول کنیم مگر این که حاضر شویم خدا دائماً ما را بmirاند و برای این کار باید به وسیله تصمیمات خود با خدا همکاری کنیم.

فصل <وهم>

کاسه‌های لبریز

باید دانست که خُرد شدن فقط سر آغازی برای بیداری روحانی است. معنی اصلی بیداری روحانی این است که انسان از روح القدس پُر و لبریز گردد و به این طریق زندگی پیروزمندانه آغاز می‌گردد. اگر همین لحظه از ما سؤال شود که پُر از روح القدس هستیم یا نه چند نفر می‌توانند جواب مثبت بدهند؟ بیداری زمانی اتفاق افتاده است که ما بتوانیم در جواب سؤال فوق هر دقیقه و هر روز جواب مثبت بدهیم. اگر ما چنین ادعایی داشته باشیم نباید حمل بر خودخواهی تلقی گردد، زیرا پُر شدن و لبریز گشتن از روح القدس تماماً کار خدا است و نتیجه‌ی فیض و رحمت او است. تنها کاری که ما باید انجام دهیم این است که نفس خُرد شده و خالی خود را به او تقدیم کنیم و بگذاریم او آن را پُر کند و لبریز نگاه دارد.

یکی از واعظین معروف می‌گوید: «همان‌طور که آب به نقاط پست جاری می‌شود و آن‌جا را پُر می‌سازد به

همین طریق وقتی خدا بییند که ما پست و خالی شده‌ایم
جلال و قدرت خود را در ما جاری می‌سازد.»

بهترین مثالی که می‌توان برای درک این موضوع به آن رجوع کرد این است که بگوئیم: «دل انسان مانند کاسه‌ای است که باید در مقابل عیسی نگاه داشته شود و از او درخواست کنیم که آن را از آب حیات پُر سازد.» معمولاً در ذهن خود این گونه مجسم می‌کنم که عیسی با خود در ظرفی زرین آب حیات دارد. هنگامی که از کنار ما می‌گذرد و به کاسه‌ی ما نظر می‌افکند، اگر آن را تمیز بیابد، آن را با آب حیات پُر و لبریز می‌سازد و چون عیسی همیشه از کنار ما می‌گذرد کاسه‌های عمر ما می‌توانند هر روز پُر و لبریز گردند. داود نبی این حقیقت را فهمیده بود که فرمود: «کاسه‌ام لبریز شده است!»

بیداری روحانی همین است یعنی چون خودمان پُر از برکات هستیم و لبریز گشته‌ایم تبدیل به وسیله‌ای برای برکت دیگران می‌گردیم. آن زمان صلح و آرامش خدا دائمًا در قلب‌های ما حکمرانی می‌کند. عده‌ای فکر می‌کنند که انکار نفس و مُردن نسبت به نفس خود باعث می‌شود که تبدیل به انسانی بیچاره و بینوا بگردیم، ولی حقیقت درست برخلاف این موضوع است علت بینوائی ما این است که حاضر نیستیم برای خود بمیریم.

هرچه بیشتر در مورد مرگ و قیام مسیح در کمی کنیم، حیات و زندگی او بیشتر در ما ظاهر می‌شود و شادی و آرامش ما حقیقی‌تر می‌گردد. حیات او در ما اشتیاق به نجات دیگران را در ما شعله‌ور می‌سازد و به سوی روح‌های گم شده سرازیر می‌گردد و باعث می‌شود که مسیحیان نیز با دیدن زندگی‌های ما برکات بیشتری را آرزو کنند.

تحتِ خون

فقط یک چیز مانع می‌شود که مسیح هنگام عبور از کنار ما، کاسه‌های ما را پُر نسازد و آن گناهی است که می‌تواند هزاران شکل به خود بگیرد. عیسای مسیح کاسه‌های کثیف را پُر نمی‌کند. هر چیزی که از نفس و خودخواهی ما سرچشم بگیرد، هر چند بسیار کوچک، باز گناه است. کوشش شخصی و از داشتن رضایت از خدمتِ خود، گناه است. دل‌سوزی برای خود هنگام روبرو شدن با مشکلات و وسوسه‌ها، سودجوئی در کارهای معمولی و خدمات مسیحی، دنبال هوی و هوس رفتن، حساس بودن، زودرنجی، عصبانیت، دفاع از خود هنگامی که دیگران به ما آزار رسانده‌اند، خودفروشی، خودپرستی، تشویش و اضطراب و ترس همه و همه از نفس و خودخواهی ما سرچشم می‌گیرند و کاسه‌ی ما را ناپاک می‌سازند. تمام گناهان در کاسه‌ای دیگر گذاشته

شدند که عیسی مسیح در باغ جتسیمانی چند لحظه‌ای از نوشیدن آن اجتناب کرد ولی در جلبتا آن را تا به آخر نوشید. این کاسه، کاسه‌ی گناهان ما بود. اگر اجازه دهیم او به ما نشان خواهد داد که در کاسه‌های ما چه چیزهایی وجود دارد هر چند ممکن است عده‌ای ایراد بگیرند و بگویند که این چیزها را نباید گناه خواند بلکه باید «ضعف و نقص» نامید. آن‌ها می‌گویند اگر این موارد را گناه بیانگاریم بسیار محدود خواهیم شد. در حالی که عکس این موضوع حقیقت دارد. اگر این موارد را گناه ندانیم بنابراین تا آخر عمر آن‌ها را در ما باقی خواهند ماند و ما نخواهیم توانست از آن‌ها آزاد شویم، ولی اگر قبول کنیم که این‌ها و موارد مشابه گناه هستند، می‌توانیم با چشم‌های حیات‌بخش مسیح از آن‌ها آزاد شویم. برای این کار فقط کافیست به محض این‌که متوجه شدیم این گناهان در ما وجود دارد فوراً آن‌ها را تحتِ خون گران‌بهای مسیح بیاوریم و از آن‌ها آزاد شویم. درواقع همه‌ی این موضوعات گناه محسوب می‌شوند و از بی‌ایمانی سرچشمه می‌گیرند و از غرور ما سرچشمه می‌گیرند و بارها مانع کار مسیح در ما گشته‌اند و نور او را مستور ساخته‌اند.

گناهان خود را به او بسپاریم او با خون پُر بهای خود ما را طاهر و پاک خواهد ساخت. می‌خواهم بگویم که او

نه فقط ما را از حس عذاب و جدان پاک می‌سازد بلکه او ما را از تمامی لکه‌ها و آلو دگی‌های گناه نیز آزاد می‌سازد به طوری که عذاب و جدان ما به کلی نابود می‌گردد. وقتی او کاسه‌های ما را پاک کرد آن‌گاه با روح القدس پُر می‌سازد تا لبریز شویم. ما می‌توانیم هر روز از خون گران‌بهای او بهره‌مند گردیم.

فرض کنیم شما اجازه داده‌اید که خداوند کاسه‌ی شما را پاک کند و با ایمان از او خواسته‌اید که شما را لبریز سازد، ولی بین او و شما مانع وجود دارد. مثلاً حسادت یا عصبانیت. در این صورت چه اتفاقی می‌افتد؟ کاسه‌ی شما کشیف باقی می‌ماند و دیگر لبریز نمی‌گردد و اگر این گونه اتفاقات مکرراً واقع شود، کاسه‌ی ما دیگر لبریز نخواهد شد.

اگر بخواهیم دائماً در حال بیداری روحانی زندگی کنیم، لازمست یاد بگیریم که چگونه خود را پاک نگاه داریم. خدا نمی‌خواهد که بیداری روحانی مقطوعی باشد و محدود به زمان‌های خاص بلکه او می‌خواهد دائماً در این بیداری زیست کنیم. علت کمبود بیداری روحانی فقط و فقط گناه است. همان گناهان کوچکی که شیطان در کاسه‌های ما می‌ریزد.

ولی اگر دوباره به پای صلیب مسیح برگردیم و از نو
به یاد بیاوریم که خون عیسی قدرت دارد ما را لحظه به
لحظه پاک کند و گناه را از سرچشمہ خشک نماید، آن‌گاه
می‌فهمیم که چطور می‌توانیم دائماً لبریز بمانیم. لازم است
درست همان زمانی که متوجه می‌شوید در شما آثاری از
حسادت، عدم رضایت، خشم و هر گناه دیگری پدیدار
گشته، سریعاً آن را به عیسی تسلیم کنید و از او بخواهید
که با قدرت خونِ خود آن را پاک سازد و آن زمان است
که حس می‌کنید این آثار از بین رفته، شادی و آرامش
شما بازگشته و کاسه‌ی شما لبریز شده است. و هرچه
بیشتر پاک شوید، آثار گناه در شما به همان نسبت کم‌تر
خواهد بود. ولی باید در نظر داشت که شرط پاک شدن
این است که در حضور خدا خُرد و فروتن شویم.

فرض کنیم که عملکرد شخصی باعث رنجش ما
گشته است. در این مورد تنها کافی نیست که ناراحتی
خود را به پای صلیب ببریم بلکه لازم است اول خُرد و
فروتن شویم یعنی باید موضوع را کاملاً به خدا بسپاریم
و طرف را با تمام صفات و رفتار ناراحت کننده‌اش به
عنوان وسیله‌ای در دَستان خدا برای تحقق اراده‌اش
بپذیریم. آن‌وقت است که می‌توانیم عکس العمل اشتباه
خود را نزد عیسی ببریم و مطمئن باشیم که خونش ما را
پاک خواهد ساخت. وقتی از گناه پاک شدیم دیگر نباید

برای آن غُصه بخوریم و وقت خود را تلف کنیم بلکه باید به خداوند پیروز خود بنگریم و او را شُکر کنیم که همیشه پیروزمند است.

یک راهنمایی ساده و در عین حال جامع وجود دارد که کلام خدا آن را توصیه می‌کند تا با کمک آن بتوانیم قدم‌های خود را با عیسی مطابقت دهیم و بفهمیم چه موقعی گناه به زندگی ما وارد می‌شود. کولسیان ۳ : ۱۵ چنین می‌گوید:

«صلح مسیح بر دل‌هایتان حکم فرما باشد، زیرا فراخوانده شده‌اید تا چون اعضای یک بدن در صلح و صفا به سر برید، و شکرگزار باشید.»

هر چیزی که آرامش الهی را در قلب ما بر هم می‌زند گناه است هر قدر هم که کوچک باشد. هرچند در ابتدا شبیه گناه نباشد. این آرامش باید در دل‌های ما «سلط» باشد، معنی دیگر این لغت این است که "داور" قلب ما متوقف می‌شود زیرا حتماً خطای انجام شده است. وقتی ما آرامش قلبی خود را از دست می‌دهیم مثل این است که داور الهی در دل‌های ما سوت خود را به صدا در آورده است. لازمست فوراً متوقف شویم و از خدا درخواست کنیم به ما نشان دهد اشتباه در کجا است و هر گناهی که نشان می‌دهد را سریعاً اعتراف کنیم آنگاه به وسیله‌ی

خون عیسی آرامش قلبی به ما باز برقرار می‌گردد و می‌توانیم با کاسه‌های لبریز به پیشرفتِ خود ادامه دهیم. هرگاه دیدیم خدا به ما آرامش قلبی نمی‌دهد، علتش آن است که هنوز واقعاً خُرد نشده‌ایم. شاید لازم باشد علاوه بر این که از خدا طلب بخشنش می‌کنیم همزمان باید از شخص دیگری نیز عذرخواهی کنیم. شاید علت نداشتن آرامش این باشد که فکر می‌کنیم در این مورد شخص دیگری مقصراً است. ولی باید بدانیم که اگر آرامش قلبی خود را از دست داده‌ایم حتماً تقصیر خودمان است زیرا هیچ‌گاه در اثر گناه شخص دیگری آرامش شما از دست نمی‌رود و تنها علت گناه خودمان است. مقصود خدا این است که رفتار و عکس‌العمل‌های ما را به ما نشان دهد و فقط وقتی که حاضر باشیم پاک شویم آرامش او را خواهیم یافت واقعاً چه روش ساده و در عین حال دقیقی است که انسان بتواند با روح القدس و آرامش الهی او هدایت شود. در این صورت کارهای قبلی ما که با کبر و غرور بوده به ما نشان داده خواهد شد و اگر بخواهیم زندگی خود را مانند قبل ادامه دهیم صدای سوت داور به گوش ما خواهد رسید.

وقتی اجازه دهیم زندگی ما با صلح و آرامش خدا هدایت شود کارهای چون غرغر کردن و کنترل دیگران و سهل‌انگاری و کارهای کوچک دیگر گناه شمرده

خواهند شد. گاهی لازم است که روزی چندین بار حتی در چیزهای کوچک از خون عیسی برای پاک شدن استفاده کنیم و مجبور می‌شویم که بیشتر از قبل در مسیر فروتنی و خُرد شدن قدم برداریم. در همین فروتنی و خُرد شدن است که عیسی با تمام زیبائی و جمال و مهر و بخشش خود ظاهر خواهد شد.

ولی اشکال این است که بسیاری از ما به قدری نسبت به سوت داور بی‌توجه گشته‌ایم که گوئی نمی‌توانیم آن صدا را تشخیص دهیم. روزها به تندي می‌گذرند و ما کمتر متوجه می‌شویم که چقدر احتیاج داریم که خُرد شویم و پاک بگردیم. در چنین حالتی معمولاً وضع ما خیلی بدتر از آنست که خودمان فکر می‌کنیم. لازمست به قدری تشنگی معاشرت و دوستی با خدا شویم که بتوانیم با گریه به سوی خدا فریاد کنیم تا به ما نشان دهد که از خون عیسی در چه قسمت‌هایی استفاده کنیم. خدا در ابتدا یک چیز را به ما نشان خواهد داد تا بتوانیم شروع کنیم و سپس اولین قدم برای بیداری روحانی ما این خواهد بود که مطیع و فروتن بگردیم.

فصل سوم

راه مشارکت و دوستی

وقتی آدم در گناه افتاد و به اشتباه، خودش را به جای خدا مرکز و محور زندگی قرار داد، نتیجه آن شد که انسان نه فقط از دوستی و مشارکت با خدا دور افتاد بلکه رابطه‌ی محبت‌آمیز او با همنوعانش نیز از هم گسیخت. شرح اولین مشاجره‌ی انسان با خدا در باب سوم کتاب پیدایش ذکر شده و درست بعد از آن یعنی در باب چهارم شرح نزاع با همنوعان و کشته شدن هایل به دست قائن را می‌خوانیم. گناه این بود که «...هر یک از ما به راه خود رفته بود...» (اشعیاء ۵۳: ۶) اگر من بقدرتی خودخواه باشم که افکار خود را از افکار خدا بالاتر بدانم معلوم است که خود را از همنوعان خود نیز بالاتر خواهم دانست. واضح است کسی که افکار الهی را قبول نمی‌کند، بلکه بر نظرات خود پافشاری می‌کند، حاضر نمی‌شود نظر دیگران را نیز قبول کند. ولی دنیائی که در آن هر کس به دنبال

امیال خود باشد، پُر از اختلاف و جدایی، سوءظن و سوءتفاهم، تصادف و زد و خورد خواهد بود.

کار عیسی مسیح خداوند در بالای صلیب فقط این نبود که مابین خدا و انسان نزدیکی و دوستی ایجاد کند، بلکه می‌خواست در رابطه‌ی انسان‌ها با یکدیگر هم صلح و آشتی برقرار کند. حقیقت این است که انجام یکی از این دو بدون دیگری غیرممکن است. پرده‌های چرخ هرچه به مرکز چرخ نزدیک‌تر شوند، به یکدیگر نزدیک‌تر می‌گردند. بنابراین اگر با برادران خود دوستی واقعی نداریم به همان نسبت رابطه‌ی دوستی ما با خدا کم است. در نامه اول یوحنا‌ی رسول او تأکید می‌کند برای این که ما بفهمیم رابطه‌ی دوستی و مشارکت‌مان با خدا به چه اندازه واقعی و عمیق است باید ببینیم دوستی ما با برادران‌مان چقدر واقعی و عمیق است. (اول یوحنا ۲: ۹ و ۳: ۱۴ - ۱۵ و ۴: ۲۰). بعضی از ما به خوبی فهمیده‌ایم که رابطه‌ی ما با همنوعان چقدر با رابطه‌ی ما با خدا بستگی دارد. هر موضوعی که بین ما و شخص دیگری شده‌ایم که هرگاه این اختلافات فوراً برطرف نشوند، روز به روز عمیق‌تر خواهند شد و ما را به جایی خواهند رساند که در دیوارهای عریض محبوس و از خدا و برادران خود

دور خواهیم بود. بنابراین واضح است که وقتی اجازه دهیم حیات و زندگی جدید به درون مان راه یابد، اولین نتیجه‌اش این خواهد بود که در زندگی خود با خدا و برادران متحد می‌شویم و هر نوع جدایی و اختلاف از بین خواهد رفت.

نور و تاریکی

ولی به راستی دوستی و مشارکت خود را با خدا و برادران خود بر چه پایه‌ای قرار دهیم؟ پاسخ این سؤال در رساله‌ی اول یوحنا ۱ : ۷ آمده است:

«اگر در نور قدم برداریم (یعنی راه می‌رویم) چنان که او در نور است، با یکدیگر رفاقت داریم و خون پسر او عیسیٰ ما را از هر گناه پاک می‌سازد.»

می‌دانیم که در نور هر چیزی آشکار می‌شود ولی در تاریکی هر چیزی پنهان باقی می‌ماند. هرگاه چیزی ما را سرزنش کند و درون واقعی ما را به ما نشان دهد، این از نور است. «اما هر آنچه به وسیله‌ی نور افشا گردد. آشکارا دیده می‌شود.» (افسیسیان ۵ : ۱۳). ولی هرگاه کاری کنیم و یا حرفی بزنیم (و یا از حرف زدن خودداری کنیم. پ) به این منظور که وضع حقیقی خود را پنهان کارهای خود را مخفی سازیم، این از تاریکی است.

باید دانست اولین تأثیری که گناه در زندگی ما بر جای می‌گذارد این است که همیشه مجبورمان می‌کند کوشش کنیم آن‌چه هستیم را پنهان کنیم. گناه والدین اولیه‌ی ما، یعنی آدم و حوا، آن‌ها را وادار ساخت که خود را در پشت درختان باغ پنهان کنند و همین تأثیر هم اکنون نیز در همه‌ی ما دیده می‌شود. گناه همیشه ما را وادار می‌سازد که غیرواقعی، متظاهر و ریاکار و خودشیرین باشیم و همیشه خود را بی‌گناه بدانیم و دیگران را سرزنش کنیم. حتی ممکن است بدون این که حرفی بزنیم با سکوت خود و بدون این که کاری انجام بدھیم مرتکب اعمال فوق شویم. این است همان چیزی که در کلام خدا «راه رفتن در تاریکی» خوانده می‌شود. ممکن است برای بعضی از ما راه رفتن در تاریکی این باشد که فقط خودستائی کنیم. (البته می‌دانیم که هر چیزی که از نفس و «من» سرچشم‌گیرد گناه است). و پنهان کردن فقط این باشد که قلبًاً بخواهیم خودستائی خود را بپوشانیم ولی به هر حال این عمل هم راه رفتن در تاریکی است.

برخلاف ما که پُر از گناهان فوق هستیم، کلام خدا می‌فرماید: «خدا نور است.» (اول یوحنا باب ۱ : ۵). معنی این جمله این است که خدا همه چیز را ظاهر و آشکار می‌سازد و ما را آن طور که واقعاً هستیم نشان می‌دهد. آیه‌ی فوق اضافه می‌کند که «هیچ ظلمت (تاریکی) در

وی (در خدا) نیست.» یعنی در خدا هیچ چیزی وجود ندارد که شبیه کوچک‌ترین تاریکی و اعمال پنهان ما باشد.

پس واضح است که اگر در جزئی‌ترین نوعی از تاریکی قدم بزنیم نمی‌توانیم با خدا و برادران خود دوستی و صمیمیت واقعی داشته باشیم. زیرا با آن‌ها صمیمی نیستیم و هیچ‌کس نمی‌تواند با شخص غیرصمیمی رفاقت داشته باشد چون که دیوار محافظه‌کاری و نادرستی مانع رفاقت می‌گردد.

یگانه پایه‌ی رابطه‌ی دوستی و صمیمیت

تنها اساس یک رابطه‌ی صمیمی با خدا و مردم این است که با هر دو بی‌ریا و واقعی باشیم.

«لکن اگر در نور سلوک می‌نماییم، چنان که او در نور است، با یکدیگر شراکت داریم.»

قدم زدن در نور مخالف قدم زدن در تاریکی است. اسپر جان؛ واعظ مشهور، در یکی از خطابه‌های خود درباره‌ی این موضوع چنین می‌گوید: «یعنی این که انسان مایل باشد بشناسد و شناخته شود!» خدا مایل است که ما حقیقتاً خود را بشناسیم و به صدای وجدان‌مان گوش دهیم. باید به اولین و کوچک‌ترین اشاره‌ی وجدان نیز توجه داشته باشیم. هر چیز تاریک را که خدا نشان می‌دهد گناه است و ما باید آن را گناه بدانیم، نباید هیچ موردی

را مخفی سازیم و یا خود را تبرئه کنیم. اگر این گونه در نور قدم بزنیم هر روز گناهان جدیدی کشف خواهیم کرد و حتی مواردی که قبلًاً آنها را به هیچ وجه گناه نمی‌دانستیم. به همین دلیل معمولاً دل مان نمی‌خواهد که به این راه ادامه دهیم و بیشتر می‌پسندیم که خود را پنهان سازیم. ولی دنباله‌ی آیه قبل چنین می‌گوید:

«و خون پسر او عیسی مسیح ما را از هر گناه پاک می‌سازد.» (اول یوحنای ۱: ۲)

هر چیزی را که نور خدا به عنوان گناه آشکار می‌سازد باید اعتراف کرد و آن را تحت خون مسیح آورد و باید مطمئن باشیم که هم از دیدگاه خدا و هم از لحاظ وجودانی، کاملاً بخشیده خواهد شد. با قدرت خون گران‌بهای مسیح می‌توانیم هر روز پاک‌تر و از برف سفیدتر شویم و اگر هر روز به زندگی خود در نور ادامه دهیم با خون او پاک‌تر می‌گردیم و با خدا دوستی و مشارکتی حقیقی خواهیم داشت.

دوستی و مشارکت ما نه فقط باید با خدا باشد بلکه «با یکدیگر» نیز! و به همین دلیل لازم است تا با برادران خود هم در نور قدم بزنیم. باید بدانیم که نمی‌شود با خدا در نور قدم بزنیم ولی با برادر خود در تاریکی! مقصود این است که باید با برادر خود نیز مانند خدا صمیمی و بی‌ریا

باشیم. باید آماده باشیم تا هر حقیقتی را که در مورد رابطه‌ی ما با برادرمان کشف می‌شود را بپذیریم و هر نکته‌ای که خدا در ما نیاز می‌بیند را اصلاح کنیم. نه فقط باید برادر خود را بشناسیم بلکه باید اجازه بدھیم که او هم ما را آن طوری که هستیم بشناسد. بنابراین لازم است وجود حقیقی و باطنی خود را از دوستان مخفی نکنیم. ما نمی‌خواهیم خود را به دروغ زینت دهیم و ظاهرسازی کنیم و نباید خود را عادل جلوه دهیم و تبرئه کنیم بلکه باید در روابط خود با آن‌ها کاملاً صمیمی و امین باشیم. ما باید از گوشه‌گیری و غرور روحانی دست بکشیم و شهرت و نیکنامی خود را به خطر بیاندازیم تا بتوانیم نسبت به برادران خود در مسیح دلی صاف و شفاف داشته باشیم. معنی عمیق‌تر این حقیقت است که حتی در قلب خود نیز افکار زشتی درباره‌ی برادر خود راه ندهیم و اگر چنین افکاری در ما ایجاد شد از خدا بخواهیم تا ما را از آن‌ها نجات دهد و رابطه‌ی ما را با برادران اصلاح کند. اگر در این مسیر به پیش‌روی ادامه دهیم خواهیم دید که با برادران خود دوستی و مشارکت جدید و صمیمانه‌ای آغاز می‌شود و به جای این‌که دیگران را کمتر از خود محبت کنیم علاقه‌ی ما نسبت به آن‌ها روز به روز بیشتر می‌شود.

خلاصی از بندگی

قدم زدن در نور به طور ساده یعنی قدم زدن با عیسی. بنابراین این کار، ما را از بندگی آزاد می‌سازد. لازم نیست که تمام اسرار زندگی خود را به همه بگوییم. موضوع مهم این است که ما قلبًاً مایلیم در نور قدم بزنیم و تمایلات قبلی ما از عمل مهمتر است. آیا واقعًاً مایلیم نسبت به برادر خود دلی صاف و صادق داشته باشیم و هر چه خدا هدایت کند نسبت به او انجام دهیم؟ این طرز رفتار گاهی فروتنی بسیاری لازم دارد ولی ما را به مسیح نزدیک‌تر می‌کند و ما را به خودمان می‌شناساند. آنقدر شنیده‌ایم که خدا همه اسرار ما را می‌داند که این حقیقت دیگر بر ما تأثیری نمی‌گذارد ولی این واقعیت دارد که خودمان هم آن‌طور که لازم است همه چیز را درباره‌ی خود نمی‌دانیم. بهتر است انسان برای شروع کار فقط با یک نفر (هر شخص که خدا هدایت فرماید). صمیمی و بی‌ریا باشد و بدین طریق به تدریج خود را خواهد شناخت و گناهانی را که قبلًاً متوجه‌اش نبوده را در زندگی خود کشف خواهد کرد و خواهد فهمید که خون مسیح باید او را از چه چیزهایی پاک سازد. برای همین است که یعقوب می‌فرماید: «نzd یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید.»

در اول یوحنا ۱ : ۷ مقصود از «سلوک در نور» این است که «با یکدیگر شراکت داشته باشیم.» البته اگر با

یکدیگر در این راه قدم بزنیم مشارکت و دوستی ما بسیار عالی خواهد بود. در واقع وقتی دو نفر حاضر باشند که در پای صلیب عیسی، گناه کار شناخته شوند محبت از یکی به سوی دیگری جاری خواهد شد. وقتی موانع برطرف گردند و نقابها برداشته شوند، خدا خواهد توانست ما را واقعاً متحدد بسازد. به علاوه با شادی متوجه خواهیم شد که در این مشارکت و دوستی‌ها همیشه در امنیت خواهیم بود. دیگر از این که دیگران درباره‌ی ما چه نقشه‌هایی دارند ترسی نخواهیم داشت از این که آن‌ها چه فکر می‌کنند و از کارهای پنهانی آن‌ها باکی نخواهیم داشت. وقتی در پای صلیب مسیح و در نور او، در مشارکت با یکدیگر قدم می‌زنیم مطمئن هستیم که اگر هم افکاری بر ضد ما وجود داشته باشند به زودی در نور آشکار خواهند شد و آن شخص (در صورتی که خطأ کرده یا بی‌محبتی نموده باشیم). اعتراف خواهد کرد و یا اگر قصوری از جانب ما رخ داده باشد تشویق خواهیم شد تا با محبت رفتار نماییم.

در هر حال هیچ‌گاه نباید فراموش کرد که قدم زدن ما در نور در مرحله اول قدم زدن با خداوند عیسی می‌باشد و لازمست که اول روابط خود را با او اصلاح کنیم و بدانیم که باید از او پاکی و پیروزی را کسب کنیم. در این صورت بعداً وقتی خدا ما را هدایت می‌کند که قلب خود را به

روی دیگران نیز بگشاییم، به جای این که مجبور باشیم نزد آن‌ها به گناهان خود اعتراف کنیم، بر عکس شهادت‌های پیروزمندانه‌ای داشته باشیم (مگر این که اعتراف لازم باشد). و با یکدیگر خدا را شکر و تمجید کنیم.

گروههای دو نفری برای بیداری روحانی

عیسی مایل است که شما امروز به شیوه‌ی تازه‌ای قدم زدن در نور را با او شروع کنید. با یکدیگر متحد شوید. با دوست مسیحی خود با شخصی که با او زندگی می‌کنید، با همسر یا شوهرتان! نقاب‌ها را بردارید. حتماً خدا به شما نکته‌ای نشان داده که از همه مهم‌تر است و شما باید در روابط خود به آن توجه داشته باشید. از همان جا شروع کنید. دو نفری با هم برای بیداری روحانی کوشش کنید. به تدریج دیگران هم در مقابل صلیب مسیح خُرد خواهند شد و خدا آن‌ها را هدایت خواهد کرد تا به شما ملحق شوند. گاهی برای دوستی و مشارکت با هم جمع شوید تا با صمیمیتی واقعی تجربیات روحانی خود را برای یکدیگر شرح دهید. کاملاً متحد شوید و با هم برای دیگران دعا کنید و با شهادت‌های تازه به کمک دیگران بستابید. خدا به وسیله‌ی چنین اتحاد و مشارکتی به طور معجزه آسایی کار خواهد کرد. وقتی خدا دیگران را نجات دهد و پُر از برکات سازد، آن‌ها هم در این کار دسته‌جمعی شرکت خواهند کرد.

طبعیتاً هر گروهی باعث تشویق و پیشرفت گروههای دیگر خواهد شد تا این که سرتاسر کشورمان با حیات و زندگی تازه‌ی عیسی مسیح زنده، لبریز گردد.

فصل پنجم

شاه راه قدوسیت و پاکی

اگر بخواهیم زندگی پیروزمندانه‌ی مسیحی داشته باشیم، باید بدانیم که مسیحیت بسیار ساده است. ما آن را پیچیده کرده‌ایم. کتاب‌های قطوری درباره‌ی آن نوشته شده و اصطلاحات دشواری برای تعریف آن استفاده شده است. هر شخصی معنی مسیحیت را یک طوری تفسیر می‌کند. از دیدگاه ما درک ما از مسیحیت آنقدر دشوار شده است که هر چند فلسفه و تئوری آن را می‌دانیم ولی نمی‌توانیم آن را با زندگی روزانه و معمولی خود مرتبط سازیم. برای این‌که حقایق ذکر شده روشن‌تر شود، می‌خواهیم با مثال‌های ساده‌ای آن‌ها را توضیح دهیم.

شاهراء

به نظر ما از جامع‌ترین تصویرهایی که درباره‌ی زندگی پیروزمند وجود دارد، شاهراء است که اشعیا باب ۳۵ آن را چنین شرح می‌دهد: «در آن‌جا شاهراء و طریقی

خواهد بود و به طریق مقدس نامیده خواهد شد.» شاهراهی ساخته شده که دورتادور آن باتلاق است. تمامی راهها تنگ و رو به بالاست و هر کسی می‌تواند در آن قدم بزند زیرا «هر که در آن راه سالک شود اگرچه هم جاهل باشد، گمراهن خواهد گردید.» هرچند در صورتی که از راه منحرف شویم خطرات زیادی وجود دارد، ولی اگر از جاده خارج نشویم در امنیت خواهیم بود زیرا: «شیری در آن خواهد بود و حیوان درندهای بر آن خواهد آمد.»

تنها کسانی که نمی‌توانند به این شاهراه وارد شوند ناپاکان هستند. «نجسان از آن عبور نخواهند کرد.» مقصود از ناپاکان فقط گناهکارانی نیستند که مسیح را نپذیرفته‌اند، بلکه در این گروه مسیحیانی وجود دارند که گناهان اعتراف نشده‌ای دارند و هنوز پاک نشده‌اند.

اگر در این شاهراه جلو برویم مجبوریم از تپه‌ی کوچک و مشکل و تاریکی که جلجتا (محل مصلوب شدن مسیح) نام دارد عبور کنیم. این تپه طوری است که انسان مجبور است با دست و پا بر روی زانوان خود از آن بالا ببرود مخصوصاً باید زانوهای خود را به کار بگیریم. اگر از زندگی مسیحی کنونی خود راضی هستیم و اگر در ما اشتیاق شدیدی به پیشرفت در شاهراه وجود نداشته باشد، واضح است که به زانو در نخواهیم آمد و نمی‌توانیم از تپه بالا روییم. ولی در صورتی که از وضع خود ناراضی

باشیم و احساس گرسنگی نماییم مشغول بالارفتن خواهیم شد. نباید عجله کرد. بگذارید خدا در شما تشنگی ایجاد کند تا حاضر باشید در شاهراه قدم بزنید و به خدا فرصت دهید که شما را به زانو در آورد تا با اشتیاق دعا کنید. کسانی که فقط تماشاجی باشند زیاد پیشرفت نخواهند کرد. «مرا خواهید طلبید و چون مرا به تمامی دل خود جستجو نمایید مرا خواهید یافت.»

در تنگ

در بالای تپه به صورت غم انگیز و ترسناکی صلیب مسیح دیده می شود. صلیبی که در اینجا قرار دارد تاریخ جهان و مردم را به دو قسمت تقسیم می کند. در پای صلیب در تنگ قرار گرفته و به قدری کم ارتفاع است که برای داخل شدن لازم است انسان خم شود و با دست و یا روی زانوها راه رود. این در تنگ یگانه محل وارد شدن به شاهراه است. برای این که بتوانیم به راه خود در شاهراه ادامه دهیم به ناچار باید از این در عبور کنیم. این دری است که در خُرُدشده‌گان و فروتنان نام دارد. فقط خُرُدشده‌گان می توانند به شاهراه وارد شوند. خُرد شدن یعنی «نه من بلکه مسیح!» در تمام ما یک «من» مغرور و سرسخت وجود دارد. این سرسختی از آدم و حوا شروع شد.

آدم و حوا که در ابتدا کاملاً مطیع اراده‌ی خدا بودند، سرسختی و یاغی‌گری کردند و خواستند مثل خدا شوند. کتاب مقدس در همه جا اعلام می‌دارد که تمامی بنی بشر سرسخت هستند و این صفت در ما نیز دیده می‌شود. ما بسیار سخت و نامطیع هستیم. بسیار حساس و زورنج هستیم. ما عصبانی می‌شویم، حسادت می‌ورزیم و به سختی انتقاد می‌کنیم. ما انتقام‌جو و کینه‌ای هستیم. ما معمولاً می‌خواهیم با نیروی انسانی خود کارهایی را انجام دهیم که لازم است به خدا بسپاریم. ما راحت طلب و تن‌پرور هستیم و همین صفت‌ها ما را به ناپاکی می‌کشاند. تمامی این صفات و صفات بی‌شمار دیگر، از باطن مغرور ما سرچشمه می‌گیرد. اگر به جای این نفسِ مغرور، مسیح جای خود را اشغال می‌کرد این حرکات از ما سر نمی‌زد و پیش از آن که بتوانیم به شاهراه واره شویم خدا باید این نفس سرسخت ما را خُرد کند تا به جای نفس، مسیح در ما سلطنت کند.

خُرد شدن یعنی این که ما در مقابل خدا و مردم برای خود حقی قائل نباشیم. مقصود فقط این نیست که تمام حقوق خود را به او واگذار کنیم بلکه لازمست بفهمیم که ما حتی هیچ‌گونه حقی نداریم و فردی هستیم جهنمی. یعنی هیچ هستیم و چیزی نداریم که مال خودمان باشد. نه وقت، نه پول، نه دارایی و نه مقام. برای

این که خُرد شویم و اراده‌ی خود را به او بسپاریم، خدا ما را به پای صلیب می‌آورد و در آن جا به ما نشان می‌دهد که خُرد شدن واقعی چیست. در آن جا ما آن دست و پاهای مجروح و صورت پُر محبتی که با تاج خار پوشیده شده است را می‌بینیم و ملاحظه می‌کنیم که آن شخص که گفت: «نه به خواهش من بلکه به اراده‌ی تو!» (لوقا ۲۲: ۴۲)، چگونه خُرد شد و کاسه‌ی گناهان ما را تا جرעה‌ی آخر سر کشید. بنابراین راه خُرد شدن این است که به او نگاه کنیم و بفهمیم که گناهان ما باعث شده تا او در آن جا میخ‌کوب شود. وقتی این گونه محبت و فروتنی خدا را می‌بینیم که به جای ما مرد، قلب‌های ما به طرز عجیبی نرم می‌شود و حاضر می‌شویم برای او خُرد شویم و این طور دعا کنیم:

"خداوندا مرا از خود نجات بده
و در خود فنا ساز.

عنایت فرما که دیگر من نباشم،
بلکه مسیح در من زندگی کند."

همگی ما این تجربه را داشته‌ایم که وقتی دعا می‌کنیم خداوندا مرا خُرد کن، او این دعا را زودتر از هر دعای دیگری مستجاب می‌کند.

انتخابی دائمی

با وجود این نباید تصور کنیم که وقتی از در تنگ داخل شدیم فقط یک بار خُرد و فروتن شویم. لازم است بدانیم که از آن به بعد پیوسته باید این حقیقت را انتخاب کنیم. خدا می‌خواهد ما را به جلو ببرد و گاهی تحت فشار قرار می‌دهد ولی ما باید انتخاب کنیم و تصمیم بگیریم. اگر کسی ما را آزار دهد و به ما بی‌اعتنایی کند فوراً باید تصمیم بگیریم که آیا از این اتفاق برای فروتن شدن استفاده کنیم یا این که بر عکس به شدت مخالفت کنیم و در نتیجه روح ما آرامش خود را از دست بدهد. هر روز فروتنی و خُرد شدن ما پیوسته مورد آزمایش قرار خواهد گرفت و بی‌فایده خواهد بود که ما ادعا کنیم در حضور خدا خُرد شده‌ایم ولی در رفتار خود با اطرافیان فروتن نباشیم.

خدا همیشه ما را به وسیله‌ی دیگران می‌آزماید. برای یک نفر مسیحی راه دیگری وجود ندارد. اراده خدا از تدابیر او فهمیده می‌شود و تدبیرهای او توسط اطرافیان و توقعات زیادی که از ما دارند ظاهر می‌گردد. اگر هنوز کاملاً خُرد نشده‌اید، بهترین چاره این است که یک بار دیگر به جلجتا بروید و ببینید که مسیح برای شما خُرد شد و وقتی از آن جا بر می‌گردید خود را برای او خُرد شده خواهید یافت.

بر سر در مکانی که افراد خُرد شده قرار دارند خون
 گران‌بهای خداوند عیسی پاشیده شده است. وقتی خم
 می‌شویم که خود را به داخل آن بکشیم، خون او ما را از
 هر گناهی پاک می‌سازد زیرا برای وارد شدن نه فقط باید
 خم شد بلکه باید پاک هم شد. زیرا فقط پاکان می‌توانند
 در شاهراه قدم بزنند. ممکن است شما هنوز عیسی را به
 عنوان نجات‌دهنده‌ی خود قبول نکرده باشید. یا ممکن
 است سال‌ها در مورد او شنیده باشید ولی در هر دو حال
 گناه شما را ناپاک می‌کند. اگر غرور، حسادت، انتقام‌جویی،
 بی‌عفتی و غیره را به او که بالای صلیب رفت بسپارید،
 او در گوش شما همان جمله‌ای را زمزمه خواهد کرد بر
 بالای صلیب گفت: «تمام شد.» و قلب شما از برف
 سفیدتر خواهد گردید.

مسیح ما را با خود پر می‌سازد.

بدین طریق در شاهراه قدم می‌زنیم. راهی است تنگ
 و سربالا ولی غرق در نور که ما را به بهشت آسمانی
 رهبری می‌کند. دو طرف جاده سراشیب است و در تاریکی
 قرار دارد. در واقع تاریکی تا کناره‌های شاهراه پیش رفته
 ولی خود شاهراه کاملاً روشن است. در پشت ما صلیبی
 قرار دارد که دیگر تاریک و ترسناک نیست بلکه نورانی و
 درخشان است و دیگر نمی‌بینیم که دست‌های عیسی بر
 آن میخ‌کوب شده باشد بلکه مشاهده می‌کنیم که عیسای

زنده، قیام کرده و قدرتمند در آن شاه راه قدم می‌زند. در دست او کوزه‌ای است که در آن آب حیات وجود دارد. به نزد ما می‌آید و از ما می‌خواهد که دل‌هایمان را در مقابل او نگه داریم و ما دل خالی خود را مثل یک کاسه در جلوی او نگاه می‌داریم. او با موشکافی اندوهباری به داخل آن نگاه می‌کند و هر قسمتی را که اجازه بدھیم با خون خود پاک می‌کند و از آبِ حیات پُر می‌سازد. بدین طریق ما راه خود را ادامه می‌دهیم و در زندگی جدید خود در حالی که پر از شادی و شکرگزاری هستیم در او زیست می‌کنیم و این پدیده را بیداری روحانی می‌گویند. یعنی شما و من همیشه پُر از روح القدس باشیم، دیگران را محبت کنیم و به نجات آن‌ها علاقمند باشیم. دیگر کشمکش و یا انتظار زیاد لازم نیست، فقط لازم است هر گناه را به او بسپاریم تا با خون گران‌بهایش پاک کند و اجازه دهیم که ما را پرسازد و به او فرصت دهیم که توسط ما کار کند. وقتی با او هم‌قدم هستیم او پیوسته مشغول پُر کردن ما است تا همیشه لبریز باشیم.

بنابراین زندگی مسیحی ما از آن به بعد یعنی قدم زدن با قلبی سرشار از روح القدس در این شاهراه. همیشه در مقابل اراده‌ی او سرِ تسلیم و تعظیم فرود آوریم و همواره از قدرت پاک کننده‌ی خون او استفاده کنیم و پیوسته با عیسیٰ یک باشیم. این نوع زندگی چیز عجیب

و غریبی نیست و این تنها یک حس نیست، بلکه بدین معنی است که هر روزه آن‌گونه زندگی کنیم که اراده اوست. این یعنی پاکی حقیقی.

انحراف از شاهراه

ممکن است گاهی به خارج از شاهراه بلغزیم زیرا این راه تنگ است. اگر یک قدمی از جاده منحرف شویم از شاهراه دور می‌شویم و به تاریکی قدم می‌گذاریم. علت لغزیدن یا این بوده که در یک مورد نافرمانی کردہ‌ایم یا به قدری فروتن نبوده‌ایم که اجازه دهیم خدا تمام کارها را انجام دهد. شیطان همیشه در کنار جاده است و ما را صدا می‌زند ولی نمی‌تواند به ما دست بزند ولی ما می‌توانیم آگاهانه تسلیم خواسته‌های او شویم. به این پدیده می‌گوییم ابتدای گناه و دوری از عیسی! گه‌گاهی ممکن است در مقابل یک نفر از خود سرسختی نشان دهیم و یا در مقابل خدا گردن‌کشی کنیم. گاهی حسادت و حس انتقام‌جویی ما را محاصره می‌کند. گه‌گاهی خود را در هیجان و اضطراب می‌بینیم و راحتی خداوند را احساس نمی‌کنیم. در این موقع فوراً خود را خارج از جاده می‌بینیم زیرا نمی‌توان با ناپاکی در این راه قدم زد. کاسه‌های ما ناپاک می‌شود و دیگر لبریز نیست و صلح و صفائی که در خدا داشتیم به هم می‌ریزد. اگر فوراً به شاهراه بر نگردیم از سراشیبی اطراف پایین‌تر خواهیم

رفت. باید برگردیم. چگونه؟ اولین کاری که لازم است انجام دهیم این است که از خدا درخواست کنیم نشان دهد چه چیزی باعث لغش ما شده و البته او جواب خواهد داد. هرچند گاهی وقت لازم است تا در این مورد توجیه شویم. شاید کسی مرا ناراحت کرده و من عصبانی شده‌ام. خدا می‌خواهد به من بفهماند که کار آن شخص مهم نبوده بلکه عکس العمل من و عصبانی شدن من اهمیت دارد. اگر من واقعاً فروتن و خُرد شده باشم، هیچ‌گاه عصبانی نمی‌شوم.

بنابراین وقتی با حسرت و علاقه به شاهراه نگاه می‌کنم، دوباره خداوند عیسی را می‌بینم و می‌فهمم که عصبانی و ناراحت شدن من چه کار زشتی است و متوجه خواهم شد که عیسی، جان خود را فدا ساخت تا مرا از عصبانیت آزاد سازد. وقتی دوباره خود را به سوی شاهراه می‌کشم و با دست‌ها و زانوهای خود می‌خزم می‌توانم دوباره به نزد او بیایم تا با خونش مرا پاک سازد. خدا را شکر! هللویا! از هر جایی که منحرف شده باشید می‌بینید که او شما را می‌خواند تا برگردید و دوباره خُرد شوید و خون او همیشه شما را پاک و مقدس خواهد ساخت. بزرگترین سر شاهراه این است که بدانیم وقتی گرفتار گناه شدیم چه کنیم. راه چاره این است که گناه را نزد صلیب

بپریم و بپذیریم که گناه ورزیده‌ایم، نزد خدا آن را اعتراف کنیم و بدانیم که با قدرت خون عیسی پاک شده‌ایم.

پس برای اینکه خود را امتحان کنیم، در طول شاهراه باید از خود بپرسیم که آیا کاسه‌های ما لبریز است؟ آیا نسبت به دیگران محبت و علاقه داریم؟ این‌ها گرماسنج ما در شاهراه هستند. اگر جواب سوالات فوق منفی باشد، باید بدانیم که گناه وارد شده است. گناهانی نظیر حس ترحم نسبت به خود، خودپرستی، تنپروری و راحت‌طلبی فکری و جسمی، زودرنجی و حساسیت، دفاع از خود، اتکا به تلاش‌های شخصی، خودستایی، خجالتی بودن، محافظه‌کاری، تشویش و نگرانی ترس و غیره.

زندگی با دیگران

چیز مهم دیگری که هنوز درباره‌ی شاهراه ذکر نکرده‌ایم این است که ما آن را به تنها‌یی طی نمی‌کنیم. دیگران هم با ما هم مسیرند. البته خداوند عیسی نیز با ما در این جاده حرکت می‌کند ولی رهگذران دیگری هم وجود دارند و مطابق قانون شاهراه، به همان قدری که دوستی و مشارکت ما با عیسی مهم است، به همان اندازه مشارکت ما با رهگذران نیز اهمیت دارد. در واقع این دو کاملاً با هم مربوط هستند. رابطه‌ی ما با خدا به قدری با رابطه‌ی ما با دیگران بستگی دارد که اگر یکی از این

روابط را به هم بزنیم دیگری هم مختل خواهد شد. هر چیزی که بین ما و دیگران جدایی بیاندازد مثل عدم تحمل، انتقام جویی و یا حسادت می‌تواند بین ما و خدا هم فاصله ایجاد می‌کند. این موانع گاهی خیلی کم و مانند یک پرده‌ی نازک هستند که از پشت آن‌ها هنوز هم می‌توانیم ببینیم، ولی اگر این پرده‌ها به زودی برداشته نشوند، به تدریج مانند پتویی ضخیم می‌شوند و کم‌کم به دیوارهای آجری مبدل می‌گردند و ما از خدا و دیگران جدا و در خودمان زندانی می‌شویم. به سادگی می‌توان فهمید که چطور این دو رابطه به هم بستگی دارند. «خدا محبت است.» یعنی دیگران را دوست دارد و از همان دقیقه‌ای که ما از محبت کردن به دیگران غفلت می‌نماییم، رابطه‌ی خود را با خدا قطع می‌کنیم زیرا خدا او را محبت می‌کند هر چند ما محبت نداشته باشیم.

علاوه بر این نتیجه این‌گونه گناهان این است که ما را مجبور می‌کند «در تاریکی قدم برداریم.» (اول یوحنا ۲ : ۹ - ۱۱) یعنی سعی می‌کنیم خود را مخفی کنیم و احساسات واقعی خود را بپوشانیم. در کتاب مقدس معنی «تاریکی» همین است. زیرا نور ظاهر می‌سازد ولی تاریکی پنهان می‌کند. اولین اثر گناه در زندگی ما این است که ما را مجبور می‌کند پنهان شویم و نتیجه این می‌شود که ما شروع به ظاهرسازی می‌کنیم و نقابی بر

چهره‌ی خود می‌گذاریم و دیگر با خدا و آدمیان صمیمی و بی‌ریا برخورد نمی‌کنیم. و واضح است که در چنین شرایطی نه خدا و نه هیچ انسانی نمی‌توانند با یک شخص غیرواقعی دوستی و مشارکت داشته باشند.

اگر ما بخواهیم با خداوند عیسای مسیح دوستی مجددی ایجاد کنیم لازم است با برادر خود نیز دوستی و مشارکت برقرار سازیم. هر نوع عدم محبت بایستی گناه محسوب گردد و اعتراف شود تا با خون عیسی مورد بخشش قرار گیرد و وقتی بخشیده شد می‌توان با برادر خود نیز صلح کرد. وقتی به سوی خداوندِ ما عیسای مسیح بر می‌گردیم، حس می‌کنیم که محبت او نسبت به برادرمان قلب ما را نیز پُر کرده و او می‌خواهد عملاً این محبت را نشان دهد و آن‌جاست که مشارکت و دوستی ما دوباره شروع می‌شود. شاهراه حیات این‌گونه است. این یک تعلیم جدید و عجیب و غریبی نیست. چیز تازه‌ای نیست که وعظ کنیم بلکه حقیقتی بسیار ساده است. یعنی هر روزه در شرایط و موقعیتی که خداوند ما را در آن قرار داده است به پیش برویم و این‌گونه زندگی کنیم. این سخنان با عقایدی که درباره‌ی مسیحیت شنیده و خوانده‌ایم مغایرتی ندارد بلکه این جملات فقط حقایق بزرگی چون پاکی و قدوسیت را به زبان ساده و قابل فهمی، بیان می‌کنند. اگر چنین زندگی را شروع کنیم

بیداری در ما آغاز می‌گردد و اگر این زندگی را ادامه دهیم
بیداری روحانی ادامه خواهد یافت. بیداری روحانی یعنی
این که شما و من در شاهراه قدم بزنیم و در حالی که با
خداوند عیسی و یکدیگر کاملاً متحد گشته‌ایم، کاسه‌های
ما پیوسته پاک شود و از حیات و محبت الهی لبریز گردیم.

فصل پنجم

کبوتر و بره

زندگی پیروزمند و خدمت مفید برای نجات روح‌ها با اعمال نیک و کوشش‌های انسانی ما به دست نمی‌آید، بلکه فقط و فقط ثمره‌ی و میوه‌ی روح‌القدس است. کار ما این نیست که میوه بسازیم بلکه فقط باید میوه بیاوریم. باید میوه او در ما دیده شود. بنابراین مهم‌ترین موضوع این است که همیشه از روح‌القدس پُر شویم و به عبارت دیگر مثل درخت پیوسته پُر از شیره‌ی خداوند باشیم. این است اراده‌ی خدا برای ما همان‌طور که در باب اول انجیل یوحنا می‌بینیم که روح‌القدس بعد از تعمید، بر عیسیٰ قرار می‌گیرد. یحییٰ تعمیددهنده وقتی دید که عیسیٰ به طرف او می‌آید گفت: «اینک برهی خدا که گناه جهان را بر می‌دارد.» وقتی یحییٰ عیسیٰ را تعمید داد آسمان گشوده شد و روح خدا به صورت کبوتری بر عیسیٰ قرار گرفت.

فروتنی خدا

چه تصویر پُر معنایی! کبوتر برابر نازل می‌شود و بر او قرار می‌گیرد! بدون شک می‌توان گفت که بره و کبوتر آرامترین مخلوقات خدا هستند. بره مظهر فروتنی و تسلیم است و کبوتر علامت صلح و آرامش (صدایی آرامتر از صدای کبوتر در روزهای تابستان وجود ندارد). آیا این نشان نمی‌دهد که خدا ذاتاً فروتن است؟ وقتی خدای ابدی اراده فرمود خود را در فرزندش ظاهر سازد، نام او را بره خواند و وقتی لازم شد روح القدس به جهان بیاید، به صورت کبوتر آشکار گردید. از اینجا می‌توان فهمید که علت این که ما باید فروتن شویم تا بتوانیم با خدا راه برویم این نیست که خدا خیلی بزرگ است و ما کوچک هستیم بلکه علت اصلی این است که خدا، به طوری که در عیسی ظاهر شد، خودش نیز فروتن است.

مهمترین درسی که از این اتفاق می‌توان آموخت این است که روح القدس به عنوان کبوتر می‌تواند بر عیسی قرار گیرد و در او بماند زیرا عیسی بره است. اگر عیسی صفات بره را نمی‌داشت، یعنی سر به زیر نبود و تسلیم نمی‌شد. کبوتر نمی‌توانست بر او قرار گیرد. چون روح القدس خیلی آرام و حساس است، اگر عیسی فروتن و سر به زیر نبود، از او فرار می‌کرد.

در چنین موقعی است که متوجه می‌شویم چه شرطی لازم است تا روح القدس بتواند بر ما نازل شود و در ما بماند. کبوتر تا زمانی می‌تواند بر ما قرار بگیرد و آن جا بماند که ما حاضر باشیم بره باشیم. چگونه ممکن است او بتواند در ما بماند در حالی که نفس ما سرسخت و خُرد نشده باشد. اعمالی که از نفس سرسخت به ظهور می‌رسد کاملاً مخالف آرامش و حساسیت کبوتر است. دوباره در غلطیان باب پنجم میوه‌های نُه گانه‌ی روح را بخوانید. (محبت، خوشی، سلامتی، حلم، مهربانی، نیکویی، ایمان، تواضع، پرهیزکاری) و توجه داشته باشید که کبوتر یعنی روح القدس می‌خواهد ما را با این میوه‌ها پُر سازد. این‌ها را با کارهای زشت جسمانی که در همان باب ذکر شده مقایسه کنید. (انسان جسمانی شخصی هست که سرسخت و خُرد نشده باشد). یکی مانند گرگی است که زوزه می‌کشد و دیگری همچون کبوتری است آرام.

صفات بره

بنابراین بسیار روشن است که روح القدس وقتی بر ما نازل و در ما ساکن می‌گردد که ما بخواهیم بره باشیم. بهترین راه برای کسب پاکی روح و فروتنی این است که به بره نگاه کنیم. نگاه کنیم که او چگونه صلیب خود را بر دوش گرفت و به جلجتا رفت. زیرا در این صورت متوجه خواهیم شد که در چه مواردی مثل بره رفتار

نکرده‌ایم. اکنون لحظه‌ای به عیسی نگاه کنید که برهی خدا است. او برهی ساده‌ای بود. بره ساده‌ترین و بی‌زبان‌ترین مخلوق خدا است. بره برای حفظ خود هیچ‌گونه نقشه‌ای ندارد. تمام وجود او عبارت است از بی‌زبانی و سادگی. عیسی خود را به خاطر ما هیچ ساخت و برهی ساده‌ای شد. او از خود قدرت و حکمتی نداشت. برای محافظت خود از مشکلات، نقشه‌ای نکشید و تنها کاری که می‌کرد این بود که همیشه با ایمان ساده‌ای به پدر آسمانی خود تکیه می‌کرد. درباره‌ی خودش می‌گوید: «...پسر از خود کاری نمی‌تواند کرد مگر کارهایی که می‌بیند پدرش انجام می‌دهد...» (یوحنا ۵: ۱۹) ولی ما چگونه عمل می‌کنیم؟ چقدر موضوع را بغرنج و مشکل می‌کنیم؟ برای حفظ حیثیت خود چه نقشه‌هایی که نمی‌کشیم و برای رهایی از مشکلات دیگر وسیله‌ای باقی نمانده که به آن متولّ نشده باشیم. هر نوع سعی و کوشش شخصی را به کار می‌بریم تا به اصطلاح مسیحی وار زندگی کنیم و کارهایی که خدا می‌خواهد را انجام دهیم و خیال می‌کنیم که می‌توانیم خودمان کارهای خود را سر و سامان دهیم. بدیهی است که در چنین شرایطی کبوتر یعنی روح القدس از ما فرار خواهد کرد (یا حداقل دیگر حضور پُر برکت او را حس نخواهیم کرد). زیرا حاضر نشده‌ایم برههای ساده‌ای باشیم.

آماده برای چیده شدن پشم

به علاوه عیسی برهای بود که پشمش بریده شد، یعنی حاضر بود حقوق و مزایای او قطع شود، شهرتش از دست برود و از هر نوع آزادی که حقش بود محروم گردد و در عین حال درست مانند گوسفندی باشد که نزد پشم برنده‌ی خود بی‌زبان می‌ایستد. عیسی هیچ‌گاه مقاومت نکرد. بره هیچ‌گاه مقاومت نمی‌کند. وقتی او را به خاطر ما فحش می‌دادند، او در جواب فحش نمی‌داد. وقتی رنج می‌کشید، دیگران را تهدید نمی‌کرد. هیچ‌گاه نگفت: «حق ندارید با من این طور رفتار کنید. آیا نمی‌دانید من فرزند خدا هستم؟» ولی ما چطور؟ آه، چه بسا که حاضر نبوده‌ایم از کوچک‌ترین حق خود محروم شویم. بارها به تأکید گفته‌ایم که باید آن احترامی را که شایسته‌ی مقام ما است نسبت به ما قائل شوند. ما مقاومت کرده و جنگیده‌ایم. کبوتر مجبور شده است از ما فرار کند، زیرا حاضر نبوده‌ایم مانند برهای باشیم که پشم او را می‌برند و او هیچ نمی‌گوید و به همین دلیل آرامش از ما دور شده و سرسخت و بی‌محبت گشته‌ایم.

هیچ جوابی نمی‌داد.

علاوه بر این عیسی برهی بی‌زبان و خاموشی بود. کلام خدا درباره‌ی مسیح می‌گوید: «مانند گوسفندی که

نzd پشم بُرنده اش بی‌زبان است همچنان دهان خود را نگشود. وقتی مردم به او تهمت می‌زدند و او را سرزنش می‌کردند، هیچ جواب نمی‌داد.» هیچ وقت از خود دفاع نکرد و نکوشید خود را تبرئه کند. ولی وقتی کسی درباره‌ی ما سخنانی تند بگوید کمتر خاموش می‌مانیم. برای دفاع و تبرئه خودمان صدایمان بسیار بلند می‌شود و در صدای ما آثار عصبانیت کاملاً آشکار می‌گردد. حتی در موقعی که لازم بوده صریحاً اشتباه خود را اقرار کنیم، سعی کرده‌ایم خود را بی‌گناه نشان دهیم. هر موقعی که چنین کارهایی انجام می‌دهیم کبوتر الهی مجبور می‌شود از ما دور شود و آرامش و برکات خود را از قلبمان دور سازد زیرا حاضر نبوده‌ایم مانند بره خاموش و ساکت باشیم.

بغض و کینه‌ای نداشت.

به علاوه عیسی برهی بی‌لکه و بی‌عیبی بود. نه فقط سخن زشتی از دهان او خارج نشد، بلکه در قلب او نیز نسبت به کسانی که او را به پای صلیب می‌بردند غیر از محبت چیز دیگری وجود نداشت. نمی‌خواست از آن‌ها انتقام بگیرد و در قلبش هیچ تلخی و کینه‌ای نبود. حتی وقتی به دست‌های او میخ می‌کوییدند به آهستگی زمزمه می‌کرد: «من شما را می‌بخشم و از خدای پدر در خواست کرد که آن‌ها را بی‌آمرزد.» او زحمات را با فروتنی و

بردباری تحمل می‌کرد. ولی قلب‌های ما نسبت به این و آن پُر از انتقام و کینه و تلخی است، حتی در مواردی که زحمات ما در مقایسه با زحمات مسیح هیچ بوده است. هر بار که چنین کارهایی انجام می‌دهیم در قلب ما لکه‌ای پیدا می‌شود و کبوتر الهی مجبور می‌شود از ما فرار کند زیرا حاضر نبوده‌ایم مشکلات را تحمل کنیم و به خاطر مسیح دیگران را ببخشیم.

ای کبوتر برگرد!

پس این‌ها هستند اعمال و افکاری که باعث می‌شوند روح القدس از ما فرار کند و ما دیگر حضور پُر برکت او را حس نکنیم. بنابراین همه‌ی این‌ها گناه هستند. گناه تنها چیزی است که مانع بیداری کلیسای مسیح می‌گردد. مهم‌ترین سؤالی که باید حالا جواب داده شود این است «چه باید کرد که کبوتر الهی با فیض و لطف و قدرت خود به زندگی ما برگردد؟» جواب این سؤال عبارت است از: «برهی خدا» زیرا عیسی نه فقط برهی ساده، برهی پشم بُریده، برهی خاموش و بی‌زبان و بالاخره برهی بی‌عیب و بی‌لکه است بلکه مهم‌تر از این‌ها و بالاتر از هر چیز دیگری، او برهی قربانی و کفاره است.

در نظر یهودیان برهای که برای خدا قربانی می‌شد، همیشه نقش کفاره را داشت. فروتنی و تسلیم او خیلی کمتر از کار اصلیش اهمیت داشت زیرا کار اصلی بره این بود که با پاشیده شدن خونش بر قربانگاه، گناه قربانی کننده را کفاره کند. فروتنی خداوند عیسی که برهی ما شد از این لحاظ اهمیت داشت که از این راه می‌توانست بر بالای صلیب جای ما را بگیرد و به جای ما قربانی شود و گناهان ما را بر بدن خود بر چوبهی دار حمل کند، تا وقتی توبه می‌کنیم او بتواند گناهان ما را ببخشد و از هر لکهی گناه پاک سازد. به علاوه خدا می‌خواهد ما را نزد صلیب ببرد تا در آنجا به ما نشان دهد که چگونه گناهان ما برهی خدا را زخمی کرده و آزار داده است. یکی از روحانیون سیاهپوست در سرودی که نوشته این‌گونه می‌پرسد: «آیا وقتی خداوند مرا مصلوب می‌کردند، شما آنجا بودید؟» جواب این است «بله ما آنجا بودیم.» وقتی حاضر نیستیم «خرد» شویم، ثابت می‌کنیم که ما هم جزو کسانی بودیم که خواهان مرگ او بر جلحتا بودیم. برهی پُر از فیض ما حاضر شد برای آن‌ها و برای ما فداکاری نماید تا وقتی بالاخره توبه کردیم، خون گران‌بهایی وجود داشته باشد که ما را ببخشد و از هر گناهی پاک سازد. خدا کند که این موضوع عمیق و بسیار جدی قلب‌های مغدور ما را خُرد کند و به توبه بکشاند! زیرا وقتی فهمیدیم

که گناهان ما بر عیسیٰ قرار گرفته تا ما خُرد شویم و توبه کنیم و رابطه‌ی خود را با خدا و دیگران اصلاح نماییم، آن زمان است که خون بره ما را از این گناهان پاک می‌سازد و کبوتر الهی با صلح و آرامش و برکات خود به قلب‌های ما باز می‌گردد. ترجمه‌ی یکی از سرودهای روحانی انگلیسی این چنین است:

«او خود را فروتن ساخت و در آخور زائیده شد،
و به قدری فروتن بود که بر صلیب میخکوب گردید.
ولی من به قدری مغدور و سرسختم،
که حاضر نیستم شاگرد فروتن او شوم.
او خود را کاملاً به اراده‌ی پدر آسمانی سپرد،
و خواست زندگانیش پُر از نور باشد.
ولی من جنگ را بر استراحت ترجیح می‌دهم
و می‌خواهم با کوشش‌های خود، عادلانه رفتار کنم.
خداآندا مرا خُرد کن، پاک فرما و پُر ساز
و مرا در خودت ساکن گردان،
تا دوستی ما ناگسستنی گردد
و در زندگانیم نام تو مقدس باشد.»

یکی از واعظین آفریقایی وقتی وعظ می‌کرد به مردم گفت که وقتی از تپه بالا می‌رفت که به جلسه بیاید، پشت سر خود صدای پای شخصی را شنید. برگشت و دید که مردی بار بسیار سنگینی را بر دوش گرفته و از تپه بالا می‌رود. دلش به حال او بسوخت و با او شروع به

صحبت کرد. ناگهان متوجه شد که آن مرد دست‌هایش زخمی است و کسی غیر از عیسی نمی‌باشد. واعظ به عیسی گفت: «خداؤندا، آیا گناه جهانیان را از تپه بالا می‌بری؟» عیسی خداوند جواب داد: «نه خیر، گناهان جهانیان نیست بلکه این گناهان تو است!» وقتی این شخص آفریقایی رویایی را که خدا به او نشان داده بود را شرح می‌داد، قلب مردم و قلب خودش نیز خُرد شد. زیرا آن‌ها گناهان خودشان را بر روی صلیب دیدند. قلب‌های ما نیز لازم دارند تا خُرد شوند و فقط وقتی قلب‌های ما خُرد می‌شود که حاضر می‌شویم گناهان خود را اعتراف کنیم، عذرخواهی کنیم و آشتی نماییم و بعد از توبه‌ی واقعی گناهان خود را جبران کنیم. آنگاه وقتی حاضر شویم خود را مانند خداوند فروتن سازیم، کبوتر الهی به سوی ما باز می‌گردد.

«برگرد، ای کبوتر آسمانی، برگرد،
ای پیام آور شیرین آرامش!
از گناهانی که تو را غمگین ساخت
و تو را از سینه‌ام بیرون کرد، نفرت دارم.»

تحت اختیار کبوتر الهی

در پایان این فصل یک نکته نیز باید اضافه شود. کبوتر نشانه‌ی صلح و آرامش است. این حقیقت ما را متوجه این موضوع می‌سازد که اگر خون بره ما را پاک

کرده و به فروتنی با او قدم می‌زنیم، علامت حضور و پُری روح القدس عبارت است از صلح و آرامش. محک و میزان زندگی روحانی ما همیشه همین صلح و آرامش است. در کولسیان باب ۳ آیه ۱۵ می‌خوانیم: «صلح مسیح بر دل‌های تان حکم فرما باشد، زیرا فراخوانده شده‌اید تا چون اعضای یک بدن در صلح و صفا به سر برید، و شکرگزار باشید.» هر وقت دیدیم صدای سرود پر از شادی کبوتر الهی در قلب ما شنیده نمی‌شود، و آرامش خود را از دست داده‌ایم، باید بدانیم که گناهی در ما به وجود آمده و حتماً از فروتنی بره دور شده‌ایم. باید از خدا درخواست کنیم که این گناه را به ما نشان دهد و فوراً توبه کنیم و آن را نزد صلیب بیاوریم. آنگاه باز هم کبوتر الهی جای اصلی خود را در قلب‌های ما خواهد یافت و آرامش الهی نصیب ما خواهد گردید. از همین راه است که ما می‌توانیم آن حضور و سکونت دائمی روح القدس را در خود بیینیم که هر بشر گناه‌کاری می‌تواند با استفاده از خون گران‌بهای عیسی به دست آورد.

آیا شایسته نیست که ما از همین امروز اجازه دهیم زندگی ما تحت اختیار کبوتر آسمانی با صلح و آرامش الهی قرار گیرد و بگذاریم هر روز فرمانروای مطلق زندگی ما او باشد؟ البته در این صورت باید پیوسته به گناهان خود اعتراف کنیم و فروتن شویم ولی از همین راه است

که واقعاً شبیه برهی خدا خواهیم شد و به پیروزی درخشنانی خواهیم رسید که ارزش بسیاری دارد، یعنی غلبه بر نفس.

فصل ششم

بیداری روحانی در خانواده

هزاران سال قبل، در زیباترین باغ جهان، مرد و زنی زندگی می‌کردند. شبیه خالق خود بودند و تنها مقصود و هدف زندگی آن‌ها این بود که خالق خود را به دیگر مخلوقات و به یکدیگر نشان دهند و از این راه در هر دقیقه‌ای از روز او را تمجید کنند و جلال دهند. با فروتنی در حضور خالق خود زندگی می‌کردند و می‌دانستند که خودشان مخلوق‌اند و به همین جهت کاملاً تسلیم اراده‌ی او بودند، چون برای خالق‌شان زندگی می‌کردند نه برای خود! به همین دلیل مطیع یکدیگر بودند. بنابراین در اولین خانواده‌ای که در آن باغ زیبا تشکیل شد، در رابطه‌ی با خدا و با یکدیگر هماهنگی و آرامش و محبت و اتحاد کاملی برقرار بود.

ولی یک روز آن هماهنگی به هم خورد. زیرا مار (شیطان) مخفیانه به داخل این خانه‌ی آسمانی خزید و با

خود گناه را به ارمغان آورد. و چون آن‌ها صلح و آرامش خدایی را از دست دادند، رابطه‌ی بین خودشان هم، به هم خورد. دیگر برای خدا زندگی نمی‌کردند، هر کدام برای خودش زندگی می‌کرد. هر کدام برای خودش خدایی بود و چون دیگر برای خدا زندگی نمی‌کردند، برای هم‌دیگر هم نمی‌زیستند. به جای صلح و آرامش و هم‌آهنگی و محبت و اتحاد، ناسازگاری و نفرت یا به عبارت دیگر گناه پیدا شد.

بیداری روحانی از خانواده شروع می‌شود.

گناه، اول وارد خانه شد. در خانه بیشتر از هر جای دیگری گناه می‌کنیم و به همین دلیل خانه‌های ما اولین جایی است که به بیداری روحانی احتیاج دارد. البته کلیساها باید بیدار شوند و کشورها و جهان نیز به بیداری محتاجند، ولی اگر بگوییم کلیسای ما روح‌آ بیدار است در حالی که خانواده‌های ما بیدار نشده باشند، حتماً ریاکار هستیم. برای شروع بیداری روحانی، خانه‌های ما مشکل‌ترین قسمت را تشکیل می‌دهند و مهمترین و اساسی‌ترین قسمت همین خانواده است.

پیش از این که جلوتر برویم، باید به یاد بیاوریم که بیداری روحانی واقعاً چیست. بیداری روحانی به طور ساده یعنی در قلب‌هایی که از لحاظ روحانی بسیار ضعیف

هستند، حیات تازه‌ای تزریق می‌شود. حیاتی که با کوشش و فعالیت‌های ما نیست. این حیات انسانی نیست بلکه حیات الهی است. حیات عیسی مارا پُر می‌سازد و از ما جاری می‌شود. این حیاتِ جدید با دوستی و اتحاد با دیگران در ما ظاهر می‌شود یعنی دیگر بین ما و خدا و بین ما و سایرین هیچ مانع وجود ندارد. خانه و خانواده اولین جایی است که باید این موضوع در آنجا عملی شود.

چقدر از گفته‌های بالا با طرز رفتارِ بسیاری از ما که خود را مسیحی می‌خوانیم مغایرت دارد؟ عصبانیت‌های جزئی، طبیعت خشن و تند، خودخواهی و زودرنجی. حتی زمانی هم که بین اعضای خانواده ظاهراً اختلافی وجود ندارد، باز اتحاد کامل و مشارکت و دوستی واقعی مسیحی نیز دیده نمی‌شود. هر چیزی که بین ما و دیگران جدایی بیاندازد، باعث دوری ما از خدا خواهد شد و دوستی ما را با خدا بر هم خواهد زد به طوری که دیگر حیات و زندگی الهی از قلوب ما جاری نخواهد گردید.

مشکل خانواده‌های ما چیست؟

اصولاً اشکال در خانواده‌های ما چیست؟ وقتی می‌گوییم خانه و خانواده مقصودمان روابطی است که بین زن و شوهر، والدین و فرزندان، برادر و خواهر و یا هر

شخص دیگری که به علی با یکدیگر زندگی می‌کنند، وجود دارد.

اولین اشکالی که در اغلب خانواده‌ها وجود دارد این است که اعضای خانواده خود را از یک دیگر مخفی می‌کنند. ما معمولاً پشت پرده‌های تاریکی زندگی می‌کنیم. دیگران نمی‌دانند که ما واقعاً که هستیم و ما هم نمی‌خواهیم که آن‌ها بفهمند. حتی کسانی که از همه به ما نزدیک‌تر هستند، نمی‌دانند که در باطن ما چه می‌گذرد، نمی‌دانند که مشکلات، مبارزات و شکست‌های ما کدامند و نمی‌دانند چه گناهی در ما وجود دارد که عیسیٰ خداوند باید بارها آن را پاک کند. این عدم شفافیت و پنهان شدن‌ها، به علت گناه است. بعد از آن که آدم و حوا در باغ عدن گرفتار گناه شدند، اولین اثرش این بود که مجبور گردیدند خود را در پشت درخت‌ها مخفی کنند. این دو نفر که رابطه‌شان با خدا و با یکدیگر این قدر صاف و شفاف بود، در اثر گناه خود را از خدا مخفی ساختند و البته می‌دانیم وقتی خود را از خدا مخفی کنند، حتماً از یکدیگر نیز مخفی خواهند ساخت. در باطن «آدم» عکس‌العمل‌ها و افکاری به وجود آمد که «حوا» اجازه نداشت بداند و در قلب حوا هم چنین افکاری ظاهر شد. از آن به بعد همیشه همین‌طور بوده است. وقتی چیزی را از خدا مخفی می‌کنیم، از یکدیگر نیز پنهان می‌سازیم.

شخصیت واقعی خود را در پشت نقاب محافظه‌کاری مخفی می‌سازیم.

گاهی خود را به طور عجیبی با نقاب تظاهر به خوشی می‌پوشانیم. از جدی بودن می‌ترسیم زیرا نمی‌خواهیم دیگران به ما خیلی نزدیک شوند و بدانند واقعاً که هستیم و به همین طریق به فریب‌کاری ادامه می‌دهیم. رابطه‌ی ما با دیگران صمیمی و واقعی نیست و البته واضح است که هیچ‌کس نمی‌تواند با یک شخص غیرحقیقی معاشرت و دوستی داشته باشد و به همین سبب است که نمی‌توانیم در خانواده‌ی خود اتحاد و مشارکت و دوستی داشته باشیم. این همان چیزی است که کلام خدا آن را «راه رفتن در تاریکی» می‌نامد، زیرا تاریکی عبارت است از وجود چیزهای مخفی!

نداشتن محبت

دومین نقص خانواده‌های ما این است که ما نسبت به یک دیگر محبت واقعی نداریم. ممکن است شخصی بگوید: «این موضوع درباره‌ی خانواده‌ی ما صدق نمی‌کند، زیرا کمتر ممکن است زن و شوهری یک دیگر را مثل من و شوهرم محبت نمایند!» ولی کمی صبر کنید! مقصودتان از محبت چیست؟ محبت فقط یک حس عاطفی نیست و فقط شوق و ذوق و علاقه نمی‌باشد. باب

سیزدهم اول قرنتیان که بسیار معروف است شرح می‌دهد که محبت حقیقی چیست و اگر ما خود را با آن آیات بسنجیم با کمال تعجب متوجه خواهیم شد که محبت ما چقدر کم است و تقریباً همیشه رفتارمان محبت‌آمیز نبوده است. متضاد محبت یعنی نفرت! اجازه دهید به چند مطلبی که باب مزبور درباره‌ی محبت ذکر می‌کند، اشاره کنیم:

«محبت حلیم (بردبار)»

و مهربان است. محبت حسد نمی‌برد.

محبت کبر و غرور ندارد. اطوار ناپسندیده ندارد (بی‌ادب نیست) نفع خود را طالب نمی‌شود (خودخواه نیست). خشم نمی‌گیرد (عصبانی نمی‌شود). سوءظن ندارد (در خود نسبت به دیگران افکار بدی ندارد).

اگر خود را با این میزان اندازه بگیریم، رفتار ما در خانه چگونه است؟ متوجه می‌شویم که معمولاً مخالف اصول فوق رفتار می‌کنیم. ما معمولاً نسبت به یکدیگر «حلیم» نیستیم یعنی بی‌صبری می‌کنیم و حتی با عصبانیت جواب می‌دهیم و در رفتار خود «مهربان» نیستیم. به علاوه در اغلب خانواده‌ها «حسادت» وجود دارد. زن و شوهر ممکن است به استعدادهای یکدیگر حسادت داشته و حتی به پیشرفت روحانی یکدیگر حسادت ورزند. والدین ممکن است به فرزندان حسادت

داشته باشند و اغلب دیده شده که بین برادران و خواهران حسادت تلخی وجود دارد. محبت «اطوار ناپسندیده ندارد» یعنی مؤدب است. درباره‌ی ادب چطور؟ ادب ما را وادار می‌سازد که در نکات کوچک هم محبت را به جا آوریم. ولی ما معمولاً در موارد کوچک اشتباه می‌کنیم و تصور می‌نماییم چون در خانه هستیم لازم نیست ادب را کاملاً رعایت کنیم.

چقدر «غرور» داریم؟ یعنی از خودراضی هستیم! از خودراضی بودن در تمام حرکات ما دیده می‌شود. فکر می‌کنیم داناتر از همه هستیم. می‌خواهیم حرف خود را به کرسی بنشانیم و از دیگران خُردگیری می‌کنیم و با دیکتاتوری رفتار می‌کنیم و این رفتار باعث می‌شود که کم‌کم به دیگران به دیده‌ی تحقیر نگاه کنیم و آن‌ها را کوچک بشماریم. فکر می‌کنیم از آن‌ها بالاتریم. در نتیجه وقتی در قلب خود مردم را کوچک می‌شماریم، طبیعتاً برای هر کار آن‌ها را سرزنش می‌کنیم و عجیب این است که پیش خود تصور می‌کنیم که نسبت به آن‌ها محبت داریم.

درباره‌ی این که محبت «نفع خود را طالب نمی‌شود». چه فکر می‌کنید؟ معنیش این است که محبت خودخواه نیست. ولی ما هر روز بارها نفع خود را بر نفع دیگران ترجیح می‌دهیم.

چقدر زود «خشم» می‌گیریم! در اثر دیدن جزئی‌ترین چیزی در دیگران عصبانی می‌شویم! بارها شده است که فقط به این علت که یک نفر کاری را انجام داده یا از انجام آن خودداری کرده، ما پُر از افکار منفی و انتقام‌جویانه شده‌ایم! با وجود تمام این‌ها ما ادعا می‌کنیم که در خانه‌های خود در محبت نمودن کوتاهی نکرده‌ایم. این کارها هر روز انجام می‌شود، ولی ما به هیچ‌وجه در فکر آن‌ها نیستیم. این‌ها تمام خلاف محبت هستند و ما می‌دانیم که خلاف محبت نفرت است. بی‌صبری نفرت است. حسادت نفرت است. از خودراضی بودن و خودرأئی نفرت است و همچنین خودخواهی و عصبانیت و رنجیدن! و نفرت هم گناه است و کلام خدا می‌فرماید: «کسی که می‌گوید که در نور است و از برادر خود نفرت دارد تا حال در تاریکی است.» به همین سبب است که در زندگی ما اضطراب و جدایی و ناهماهنگی شدیدی به وجود آمده و دوستی و مشارکت با خدا و دیگران غیرممکن شده است.

یگانه چاره‌ی کار

حالا باید از خود این سوال را بپرسیم: «آیا می‌خواهم در خانه‌ی من، حیات جدید و بیداری روحانی دیده شود؟» باید خود را به این کار تشویق کنیم. آیا از وضع فعلی خود راضی هستیم و می‌خواهیم همین‌طور

ادامه دهیم یا تشنگی شدیدی داریم که در خانه‌ی ما حیات جدید یعنی مسیح ظاهر شود؟ زیرا تا کاملاً تشهنه نباشیم نخواهیم خواست در این راه قدم برداریم.

اولین قدم این است که گناه را گناه بخوانیم (بدانیم که این گناه، گناه من است و نه گناه شخصی دیگر) و آن را نزد صلیب ببریم و اعتماد داشته باشیم که عیسی مسیح ما را از آن پاک می‌کند.

وقتی سر خود را در مقابل صلیب خم کردیم، محبت فداکارانه‌ی عیسی نسبت به دیگران و صبر و تحمل او به قلوب ما وارد می‌شود. خون گران‌بهای او ما را از عدم محبت و بدخواهی پاک می‌کند و روح القدس ما را پُر از سیرت و صفات مسیحی خواهد ساخت. هر چه در باب سیزدهم رساله اول قرنتیان درباره‌ی محبت می‌خوانیم، همانا سیرت مسیح است. وقتی مسیح به قلوب ما وارد شود صفات و سیرت او نیز خود به خود در ما ایجاد خواهد شد. هر بار که گناه یا کمبود محبت می‌خواهد در زندگی رخنه کند، خون مسیح می‌تواند ما را پاک سازد، زیرا چشممه‌ی پاک کننده‌ی این خون گران‌بهای همیشه در اختیار ماست.

نتیجه این خواهد بود که ما در خانه‌های خود در راه صلیب مسیح قدم خواهیم زد. پیوسته به مواردی برخورد

خواهیم کرد که لازم است منافع خود را از دست بدهیم، همان‌طوری که عیسی به خاطر ما از حقوق خود گذشت. متوجه خواهیم شد که علت ناراحتی ما از غرور دیگران این است که خودمان مغورو و از خودراضی هستیم و نمی‌خواهیم از آن دست بکشیم. لازم است رفتار دیگران را به منزله خواست خدا برای خود قبول کنیم که می‌خواهد ما را اصلاح کند. مقصود این نیست که خدا می‌خواهد آن‌ها مغورو باشند بلکه خدا از غرور آن‌ها برای خُرد کردن ما استفاده می‌کند. اگر ما فروتن و خُرد شده باشیم، شاید ما را هم برای اصلاح دیگران به کار ببرد تا آن‌ها نیز احتیاج خود را حس کنند. اگر ما کودکانی داشته باشیم البته لازم است گاهی نسبت به آن‌ها سخت‌گیری کنیم ولی این کار را هم نباید با خودخواهی انجام دهیم. بلکه مقصود ما باید محبت و خیرخواهی نسبت به آن‌ها باشد. راحتی و منافع ما باید پیوسته فدا شود. فقط از همین راه است که محبت عیسای خداوند ما را پُر ساخته و از ما به سوی دیگران جاری خواهد شد.

وقتی در جلجتا، در پای صلیب عیسی، خُرد شدیم حاضر خواهیم شد روابط خود را با دیگران اصلاح کنیم، حتی با کودکان خود. محک واقعی خُرد شدن معمولاً همین است. خُرد شدن مخالف سرسختی است. شخص سرسخت می‌گوید: «تقصیر تو است!» ولی شخص خُرد

شده و فروتن می‌گوید: «تقصیر خودم است!» وقتی ما این جمله اخیر را در خانه‌های خود بیان کنیم، چه تغییر زیادی در آن جا دیده خواهد شد. به یاد داشته باشیم در پای صلیب، در یک وقت معین، فقط برای یک نفر جا هست. ما نمی‌توانیم بگوییم: «من اشتباه کردم ولی تو هم اشتباه کردی. تو هم باید نزد صلیب بیایی!» نه خیر، شما باید تنها بروید و بگویید: «تقصیر من است.» خدا این فروتنی شما را بیشتر از هر چه بگویید و انجام دهید برای اصلاح طرف مقابل به کار خواهد برد. ولی گاهی لازم است که مدت زمان زیادی صبر کنیم و همین انتظار ما را کمک خواهد کرد که طرز فکر خدا را بهتر بفهمیم زیرا به قول یکی از واعظین «او نیز پیش از این که نوزده قرن قبل انسان را با خود آشتبای دهد، لازم بود مدت مديدة صبر کند، هر چند خودش تقصیری نداشت.» ولی در هر حال باید مطمئن باشیم که خدا دعای ما را جواب خواهد داد و طرف را هم به پای صلیب خواهد آورد. در آن جا با هم یکی خواهیم شد و دیوار جدایی که میان ما وجود دارد نابود می‌گردد در نور قدم خواهیم زد و با عیسی و دیگران در شفافیت و روشنی راه خواهیم رفت و با اشتیاق و با قلبی پاک یک دیگر را محبت خواهیم نمود. تنها چیزی که تقریباً همه در آن اشتراک داریم گناه است و به همین سبب پای صلیب عیسی، که در آن جا

گناهان مان پاک می‌شود، تنها جایی است که با هم یکی خواهیم شد. یک بودن واقعی وقتی عملی می‌شود که دو یا چند گناه کار به پای صلیب عیسی بیایند.

فصل هفتم

پر کاه و تیرچوبی

فرض کنیم در چشم یکی از دوستانمان چیزی فرو رفته باشد! هرچند هم کوچک باشد، به قول عیسی پر کاه و یا خس، ولی باز هم او را صدمه می‌زند و تا از چشمش خارج نشود نمی‌تواند کاری انجام دهد! ما به عنوان یک دوست وظیفه داریم که این پر کاه را از چشم او خارج کنیم و وقتی این کار رو انجام دادیم البته دوستمان از ما خیلی ممنون خواهد بود. اگر او همین کار را برای ما انجام دهد بی‌شك ما هم متشرک خواهیم بود.

با توجه به حقایق فوق، می‌فهمیم که وقتی مسیح در انجیل متى باب ۷ آیه ۳-۵ دربارهٔ خس (پر کاه) و چوب (تیر چوبی) صحبت می‌کند مقصودش این نیست که اشتباها دیگران را اصلاح نکنیم، بلکه درست برعکس است. بر ما واجب است که دوستان خود را اصلاح کنیم. البته مسیح می‌خواهد تأکید کند که ما از ایرادگیری و انتقاد بی‌جا اجتناب کنیم. وقتی این عیب ما رفع شد، مسیح می‌فرمایید: «آن‌گاه نیک‌خواهی دید تا

خس را از چشم برادرت بیرون کنی.» مطابق تعليمات انجیل باید به قدری نسبت به برادر خود علاقه داشته باشیم که از هیچ‌گونه کوششی برای خارج کردن خس از چشم او خودداری نکنیم تا این که چشم‌های او تار نباشد و از برکات محروم نگردد. به ما دستور داده شده «تعلیم و نصیحت کنید.» (کولسیان ۳: ۱۶) و «همدیگر را تسلی دهید.» (اول تسالونیکیان ۴: ۱۸) و «پاهای یکدیگر را بشویید» (یوحنا ۱۳: ۱۴) «به محبت و اعمال نیکو ترغیب نماییم.» (عبرانیان ۱۰: ۲۴) چون محبت عیسی ما را پُر کرده است، پس می‌خواهیم از این راه برادر خود را کمک کنیم. اگر حاضر باشیم طبق هدایت خدا یکدیگر را تشویق و ترغیب کنیم، باعث برکت عده‌ی زیادی خواهیم شد. یک شخص سوئیسی، که نیکلاس؛ نام داشت و بسیار فروتن و عضو انجمن دوستان خدا بود، به شهر استرابورگ وارد شد و به کلیسای دکتر تاولر؛ چنین گفت: «آقای دکتر تاولر؛ پیش از این که بزرگ‌ترین کارتان را برای خدا و این دنیا و این شهر انجام دهید، باید بمیرید، برای خود بمیرید، نسبت به استعدادهای خود بمیرید، برای محبوبیت خود بمیرید و حتی برای نیکوکاری‌های خود بمیرید و وقتی معنی صلیب را کاملاً فهمیدید، در مقابل خدا و انسان قدرت تازه‌ای خواهید یافت.» این نصیحت توأم با فروتنی، که این مسیحی

ناشناس کرد، باعث شد که زندگی دکتر تاولر؛ دگرگون شود و به خوبی یادت گرفت که مردن یعنی چه و خدا او را به طرز عجیبی به کار برد تا راه را برای اصلاحات مارتین لوتر؛ باز کند. در آیاتی که قبلًا ذکر شد، خداوند عیسی به ما تعلیم می‌دهد که چطور می‌توانیم برای دیگران این‌گونه مفید واقع شویم.

تیر چوبی چیست؟

نکته‌ی اولی که عیسی تأکید می‌کند این است که ما سعی می‌کنیم یک چوب کوچک و حتی یک ذره خاکاره را از چشم دیگران خارج کنیم، در حالی که در چشم خودمان تیر چوبی وجود دارد. واضح است که وقتی تیر چوبی در چشم ما باشد، نمی‌توانیم خس را از چشم برادر خود بیرون بیاوریم زیرا نمی‌توانیم خوب ببینیم و به علاوه اگر خودمان که در چشم خود تیر چوبی داریم سعی کنیم خس را از چشم دیگری بیرون بیاوریم، ریاکار خواهیم بود یعنی به آن‌چه می‌گوییم عمل نمی‌کنیم.

شاید ما خوب بدانیم که مقصود عیسی از وجود خس و پر کاه در چشم دیگران چیست. مقصود عبارت است از ضعفی است که ما در برادر خود پیدا کرده‌ایم. ممکن است کاری باشد که بر علیه‌ی ما انجام داده یا طرز رفتار او نسبت به ما باشد. ولی حال فکر کنیم که مقصود عیسی

از این که فرمود تیر چوبی در چشم خودمان وجود دارد چیست؟ به نظر من مقصود اصلی عبارت است از عکسالعملی که ما، در مقابل پر کاهی است که در چشم دیگران وجود دارد، از خود نشان می‌دهیم. البته ما منکر نیستیم که در برادر ما اشتباہی وجود دارد ولی چیزی که می‌خواهیم بگوییم این است که عکسالعمل و طرز رفتار ما در مقابل این اشتباه خودش اشتباه است! پر کاهی که در چشم او وجود دارد، در ما عصبانیت و سردی و روح انتقاد و تلخی و سخنان زشت و بدخواهی ایجاد کرده است و تمام این‌ها از یک منبع ناشی می‌شود که عدم محبت خوانده می‌شود. عیسای مسیح این عدم محبت را خیلی خیلی بدتر از پر کاهی می‌داند که در چشم برادر ما است. (این پر کاه گاهی به قدری کوچک است که برادر ما متوجهی وجود آن نیست و معمولاً عامدانه نیست). با به کار بردن دو واژه‌ی پر کاه و تیر چوبی که یکی خیلی کوچک و دیگری خیلی بزرگ است، عیسی می‌خواهد به ما بفهماند که عکسالعمل ما در مقابل اشتباهات جزئی دیگران چقدر بدتر از اشتباهات آن‌ها است! هر بار که ما با انگشت خود به اشتباه یک نفر اشاره می‌کنیم و می‌گوییم «تقصیر تو است!» سه انگشت به سوی خودمان اشاره می‌کند. خدا باید بر ما رحم فرماید زیرا اغلب با ریاکاری سعی کرده‌ایم دیگران را اصلاح

کنیم در حالی که خدا می‌داند که در قلب ما چیزهایی وجود داشته که هزاران بار بدتر از اشتباه آن‌ها است. به علاوه نباید فکر کرد که صحبت فقط مربوط به عکس‌العمل‌های خشن ما است. همان اولین باری که عصبانیت در ما شروع می‌شود نشانه‌های نامهربانی و افکار انتقاد‌آمیز پدیدار می‌گردد و سپس تیر چوبی در چشم ما ایجاد می‌شود. اگر وضع ما این‌گونه باشد، قوه‌ی دید و بینایی ما به خوبی عمل نمی‌کند و سپس ما نمی‌توانیم برادر خود را آن‌طور که هست ببینیم و فراموش می‌کنیم که خدا او را دوست دارد. اگر وقتی با برادر خود صحبت می‌کنیم، قلب ما پر از چنین خیالاتی باشد، طبیعتاً او هم نسبت به ما مثل خودمان رفتار خواهد کرد زیرا در روابط بین مردم این قاعده حکم فرما است. «زیرا به همان‌گونه که بر دیگران داوری کنید، بر شما نیز داوری خواهد شد و با همان پیمانه که وزن کنید، برای شما وزن خواهد شد.» (متی ۷: ۲)

به پای صلیب ببرید!

برای حل این مسئله، روش‌های دیگر بی‌فایده است اولین قدم صحیح این است: «اول چوب (تیر) را از چشم خود بیرون کن» (متی ۷: ۵). باید بدانیم که رفتار خالی از محبت ما گناه است.

باید با گناه خود به پای صلیب برویم و در آن جا عیسی را ببینیم و متوجه شویم که این گناه ما برای او چقدر گران تمام شد. در پای صلیب توبه کنیم، دوباره خُرد شویم و مطمئن شویم که عیسی خداوند ما را با خون گران‌بهای خود پاک کرده و با محبت خود نسبت به برادرمان ما را پُر ساخته است. اگر به وعده‌های او تکیه کنیم، حتماً این کار را خواهد کرد. بعد از آن شاید لازم باشد که با روح توبه‌کاری نزد برادر خود برویم و گناهی را که در قلب ما بوده اقرار کنیم و شرح دهیم که چطور خون مسیح ما را پاک کرده و از او نیز درخواست کنیم که ما را ببخشد. اغلب از اطرافیان خواهیم شنید و قلبمان نیز گواهی خواهد داد که اشتباه ما خیلی کوچک‌تر از خطای برادرمان است که هنوز اقرار نکرده، ولی چون ما به پای صلیب رفته و متوجهی گناه خود شده‌ایم، دیگر نمی‌توانیم آن را با گناه دیگران مقایسه کنیم.

وقتی این قدم‌های اولیه را برای توبه برداشتیم، آنگاه می‌توانیم خوب ببینیم و پر کاه را از چشم برادر خود بیرون بیاوریم زیرا تیر چوبی از چشم ما خارج شده است. در این وقت خدا احتیاج دیگران را به ما نشان خواهد داد در حالی که قبل از آن نه خودش متوجه آن بود و نه ما. در این موقع متوجه می‌شویم که پر کاه در چشم برادرمان اصلاً وجود نداشته بلکه فقط انعکاسی از نقص خودمان بوده

است. یا ممکن است بر ما رازی از اخلاقیات او آشکار شود که خود او نیز متوجهی آن نبوده است. در این صورت، با هدایت خداوند باید با محبت و صمیمیت به او تذکر دهیم که او هم متوجه شود و اشتباه خود را نزد مسیح بیاورد و آزاد شود. در این زمان او به احتمال قوی نصیحت ما را قبول خواهد کرد و حتی در صورتی که شخص فروتنی باشد از ما تشکر خواهد کرد. زیرا حالا اطمینان دارد که حرف ما به علت غرور و خودخواهی نیست بلکه بر اثر محبت و علاوه‌ای است که به او داریم.

وقتی خدا ما را هدایت می‌کند که دیگران را تشویق کنیم، باید از این موضوع فرار کنیم. باید با طرف وارد بحث شویم و سعی کنیم حرف خود را به کرسی بنشانیم. باید هرچه خدا ما را هدایت کرده بگوییم و از مباحثات بی‌جا خودداری کنیم. ما نمی‌توانیم به زور او را متوجهی گناه خودش کنیم زیرا خدا باید این کار را بکند. مدتی وقت لازم است تا نفس سرسخت و مغدور فروتن شود. وقتی شخص دیگری ما را نصیحت می‌کند لازم نیست از خود دفاع کنیم یا بهانه بیاوریم. نصیحت را با سکوت قبول کنیم و از او تشکر نماییم و بعداً خودمان قضیه را به حضور خدا بیاوریم تا روشن شود. اگر دیدیم که حرف او صحیح است، بهتر است برویم و به او بگوییم و با یک دیگر خدا را شکر کنیم. بدون شک ما به یک دیگر

خیلی احتیاج داریم. در زندگی هر یک از ما قسمت‌های تاریکی وجود دارد که، بدون کمک دیگران، خدا نمی‌تواند ما را نسبت به آن‌ها آگاه سازد.

فصل هشتم

آیا حاضرید خدمت کار شوید؟

از واضح‌ترین موضوعاتی که در عهدجديد به آن اشاره می‌شود این است که عیسی‌خداوند از ما انتظار دارد حاضر باشیم تا خدمت کار گردیم. مقصود این نیست که اگر مایل باشیم می‌توانیم دیگران را خدمت کنیم بلکه باید بدانیم که خدمت کار بودن اصل و پایه‌ی رابطه‌ی جدید ما و وظیفه‌ی ما به عنوان شاگرد مسیح نسبت به خدا و سایرین است زیرا فقط در این صورت است که شاگرد مسیح می‌تواند با او مشارکت داشته و پاکی و قدوسیت مسیح را به دست آورد. وقتی بفهمیم که خدمت کار بودن یعنی فروتنی و از خودگذشتگی واقعی، خواهیم دانست که فقط کسانی که کاملاً در زیر صلیب زندگی می‌کنند و همیشه درباره‌ی فروتنی و افتادگی مسیح می‌اندیشند، حاضر خواهند بود خدمت کار شوند. وقتی درباره‌ی این موضوع فکر می‌کنیم و ارتباط آن را با زندگی شخصی خود در نظر می‌گیریم، در مرحله‌ی اول

سه مطلب مقدماتی باید ذکر شود تا بعداً بتوانیم بفهمیم
چطور مسیح می‌خواهد ما پُست بی‌اهمیت خدمت‌کاری را
قبول کنیم.

در عهده‌تعیق دو نوع خدمت‌کار تشریح شده است.
یکی خدمت‌کاری که مزد می‌گیرد و دارای حقوق و
مزایای مخصوصی است. نوع دوم خدمت‌کارانی هستند
که غلام زر خرید یا برده خوانده می‌شوند. این‌ها هیچ‌گونه
حقی ندارند و حقوقی دریافت نمی‌کنند و حق شکایت از
هیچ‌چیز به هیچ‌جا را ندارند. یهودیان حق نداشتند که از
قوم خودشان غلام زر خرید داشته باشند بلکه فقط
می‌توانستند غلامانی از ملت‌های دیگر برای خود بخرند.
ولی نکته‌ی عجیب این است که در عهده‌جدید به زبان
یونانی لغتی که برای شاگرد عیسی مسیح به کار می‌رود
«خدمت‌کار مزدور» نیست بلکه «غلام زر خرید» است و
بدین طریق می‌خواهد به ما نشان بدهد که شاگرد مسیح
باید خدمت‌کار و غلامی باشد که نه حقوقی دارد و نه
مرجع شکایتی و چون ما کاملاً مال آقای خود هستیم،
باید بتواند هرجا و هر طور که می‌خواهد ما را به کار ببرد.

به علاوه موقعی بہتر خواهیم توانست بفهمیم
خدمت‌کار بودن چیست که توجه داشته باشیم ما غلام
زر خرید کسی هستیم که خودش نیز حاضر شد غلام
زر خرید بشود. ما غلامان کسی هستیم که به قدری

فروتن بود که هرچند «در صورت خدا بود» ولی او «با خدا بودن را غنیمت نشمرد لیکن خود را خالی کرد و صورت غلام را پذیرفت.» (فیلیپیان ۲: ۶-۷) از تمام حقوق خود چشم پوشید و حاضر شد هرچه خدا می‌خواست بپذیرد و هرچه بدخواهی مردم ایجاد می‌کرد تتحمل کند تا بتواند بدین طریق به مردم کمک کند و آن‌ها را به سوی خدا باز گرداند. من و شما باید غلام کسی باشیم که خودش همیشه غلام زرخرید بوده و هست و از بزرگ‌ترین صفاتش فروتنی دائمی و کامل است و از مهم‌ترین کارهایش این است که دائماً خود را کوچک و فروتن می‌سازد تا مخلوق خود را خدمت کند. اگر مسیح این‌طور پست شد، ما باید چگونه عمل کنیم؟ این حقایق به ما کمک می‌کنند که بفهمیم چطور باید خود را به عنوان غلام در اختیار خداوند عیسی بگذاریم! حقیقت فوق ما را متوجهی موضوع دیگری می‌سازد و آن این است که اگر غلام عیسی باشیم حتماً غلام دیگران نیز خواهیم بود. پولس رسول می‌فرماید:

«زیرا ما خود را موعظه نمی‌کنیم، بلکه به عیسای مسیح را به عنوان خداوند موعظه می‌کنیم، و از خود تنها به خاطر عیسی، و آن هم فقط به عنوان خادم شما سخن می‌گوییم.» (دوم قرنتیان ۴: ۵)

هرچه بیشتر خادم دیگران باشیم، به همان نسبت بیشتر غلام عیسی هستیم. اگر راضی نباشیم دیگران را خدمت کنیم، در نظر مسیح مثل این است که نمی‌خواهیم او را خدمت کنیم و اگر حاضر نباشیم او را خدمت کنیم، دوستی و مشارکت ما از بین خواهد رفت. حالا باید حقایق فوق را در زندگی خود اجرا کنیم خدا مدتی قبل با این آیات «لوقا ۱۷ : ۷ - ۱۰» با من صحبت کرد که می‌فرماید:

«کیست از شما که چون خدمت کارش از شخم زدن یا چرانیدن گوسفندان در صحراء باز گردد، او را گوید بیا و بنشین و بخور؛ آیا نخواهد گفت: شام مرا آماده کن و کمر به پذیرایی ام بریند تا بخورم و بیاشام، و بعد تو بخور و بیاشام؟ آیا منّت از خدمت کار خود خواهد برد که فرمانش را به جای آورده است؟

پس، شما نیز چون آن‌چه به شما فرمان داده شده است، به جای آورید، بگویید: خدمت کارانی بی‌منّت‌ایم و تنها انجام وظیفه کرده‌ایم.»

در آیات مذکور به پنج خصوصیت غلام زرخیرید اشاره شده است:

اول؛ اینکه باید پشت سر هم و مرتب کار کند بدون این‌که انتظار داشته باشد به او توجهی بکنند. غلام مذکور بعد از

این که یک روز تمام در صحرا کار کرد، لازم بود فوراً برای آقای خود خوراک تهیه کند و بعد از آن لازم بود کمر خود را بیندد و آقای خود را خدمت کند تمام این کارها را پیش از این که خودش خوراک بخورد انجام داد. این غلام تمام این کارها را انجام داد و هیچ توقعی هم نداشت. آیا ما حاضریم این طور کار کنیم؟ اگر از ما چنین انتظاری داشته باشند، زود ناراحت می‌شویم و شکایت می‌کنیم و قلب‌مان پر از تلخی می‌گردد! ولی باید بدانیم که در همان لحظه‌ایی که شکایت را شروع می‌کنیم، این طور به نظر می‌رسد که دارای حقی هستیم در حالی که غلام زرخیرید اصلاً حقی ندارد!

دوم؛ این که بعد از انجام کار نباید انتظار قدردانی داشته باشیم. اغلب دیگران را خدمت می‌کنیم ولی قلباً چقدر خودخواه هستیم و شکایت می‌کنیم که مردم به قدری ناسپاس هستند که از خدمات ما تشکر نمی‌کنند. غلام زرخیرید انتظار تشکر ندارد. خدمت کار مزدور ممکن است بتواند ادعایی بکند ولی غلام زرخیرید ادعایی ندارد.

سوم؛ این که وقتی تمام کارها و خدمات را انجام داد نباید دیگران را محکوم به خودپسندی و غرور نماید. وقتی آیات فوق را خواندم، فکر کردم که ارباب این غلام باید فرد خودپسندی باشد که به هیچ وجه به فکر غلام خود نیست. ولی باید دانست که غلام زرخیرید حق ندارد

این طور فکر کند. غلام زرخرب برای این وجود دارد که منافع ارباب خود را حفظ کند و خودپسند بودن یا نبودن اربابش به او مربوط نیست. ولی ما چطور هستیم؟ شاید حاضر باشیم به خاطر دیگران زحمت بکشیم و یوغی بر گردن خود قبول کنیم و شاید حاضر باشیم که دیگران از ما تشکر نکنند، ولی آیا در دل خود آن‌ها را محکوم به خودپسندی نمی‌کنیم؟ غلام زرخرب نباید این‌طور باشد بلکه باید وقتی غرور و خودپسندی دیگران را می‌بیند، از فرصت استفاده کند که مانند خداوند عیسی زرخرب همه باشد.

چهارم؛ باید قبول کنیم که غلام بی‌منفعت هستیم. وقتی تمام این کارها را انجام دادیم نه فقط باید هیچ مغرور نشویم و از خود تعریف و تمجید نکنیم بلکه باید قبول کنیم که غلام بی‌منفعت هستیم، یعنی با قدرت خودمان هیچ فایده‌ای برای خدا و انسان نداریم. باید پیوسته به یاد داشته باشیم که «می‌دانم که در من، یعنی در نفسِ من، هیچ‌چیز نیکویی ساکن نیست...» (رومیان ۷ : ۱۸) به عبارت دیگر باید متوجه باشیم که وقتی کار نیکویی می‌کنیم، خودمان شایسته تمجید نیستیم زیرا ما طبیعتاً مغرور و سرسخت هستیم بلکه افتخار و تمجید شایسته‌ی خداوند عیسی است که در ما ساکن شده و ما را به کارهای نیک رهبری کرده است. با برداشتن قدم پنجم

که آخرین قدم است نفس سرسخت ما کاملاً به زانو در می‌آید.

پنجم؛ این است که قبول کنیم تمام کارهایی که با فروتنی و حلم انجام داده‌ایم، وظیفه‌ی ما بوده و هیچ کاری بیش از وظیفه‌ی خود نکرده‌ایم. خدا انسان را در ابتدا به این منظور آفرید که غلام زرخیرد او باشد. به طور ساده می‌توان گفت که گناه از همین‌جا شروع شده که بشر حاضر نیست غلام زرخیرد خدا باشد. بنابراین باید دوباره به مقام اصلی خود که غلام زرخیرد بودن است بر گردد و اگر کسی حاضر شود غلام زرخیرد خدا باشد، کار خارق‌العاده‌ای انجام نداده زیرا به مقام اصلی خود برگشته و مسیح هم او را نجات داده که غلام زرخیرد خدا باشد.

راه صلیب همین است. این راهی است که غلام زرخیرد فروتن خدا یعنی عیسی آن را برای اولین بار پیمود. بنابراین آیا ما نیز که غلامان زرخیرد اصلی هستیم نباید همین راه را طی کنیم؟ آیا این راهی که ما را پست می‌سازد مشکل و محال به نظر می‌رسد؟ مطمئن باشید که این یگانه راهی است که ما را به مکانی عالی می‌رساند، از همین راه بود که خداوند عیسی به تخت خود نشست و از همین راه است که ما نیز می‌توانیم به مقام والای روحانی برسیم و قوی شویم و میوه‌ی نیکو بیاوریم. کسانی که در این راه قدم بر می‌دارند اشخاصی هستند

شاداب و نورانی، پُر از حیات و قدرت عیسای مسیح. این ها فهمیده‌اند «زیرا هر که خود را بزرگ سازد، خوار خواهد شد، و هر که خود را خوار سازد، سرافراز خواهد گردید.» (لوقا ۱۴: ۱۱) هرچه در مورد خداوندان مسیح انجام شد، در مورد خودشان هم صادق است. برای آن‌ها قبلًا فروتنی مثل مهمان ناخوانده‌ای بود که لازم بود هر طور شده با او بسازند ولی حالا دیگر فروتنی عزیزترین موضوع زندگی آن‌ها شده و مثل این است که با این صفت تا ابد پیمان اتحاد بسته‌اند، اگر در زندگی آن‌ها تاریکی و ناراحتی دیده شود، به این سبب است که در یک جا و یک موردی حاضر نبوده‌اند به همراهی فروتنی در جاده‌ی افتادگی و خُرد شدن قدم بردارند. ولی فروتنی همیشه حاضر است دوباره آن‌ها را با شادی به دوستی خود بپذیرد به شرطی که با توبه او را بطلبند.

این حقایق ما را به موضوع مهم و حیاتی توبه می‌رساند. ما نمی‌توانیم فقط با این تصمیم که در آینده فروتن خواهیم بود، وارد زندگی روحانی عمیق‌تر و پرثمرتری شویم. حرکاتی از ما سرزده و رفتاری نشان داده‌ایم و هنوز هم ادامه می‌دهیم (و حاضر نبوده‌ایم معذرت بخواهیم!) که باید اول از آن‌ها توبه کنیم. عیسی مسیح فقط برای این غلام زرخیرید نشد که برای ما سرمشق باشد، بلکه برای این بود که بتواند برای گناهان،

در بالای صلیب جان دهد و چشم‌هی خونی از خون گران‌بهای خود جاری سازد که بتواند تمام این گناهان را بشوید. با وجود این تا قلب‌های مغدور ما خُرد نشود و از کارهایی که تاکنون انجام داده‌ایم و از وضع کنونی خود توبه نکنیم، خون مسیح نمی‌تواند برای ما فایده‌ای داشته باشد. مقصود این است که باید اجازه دهیم که نور خدا تمام گوشه و کنار قلب ما را روشن سازد و تمام روابط ما را سر و سامان دهد. در این صورت متوجه خواهیم شد که غرور ما باعث شده که عیسی مسیح مجبور شود آسمان را ترک کند و برای بخشایش ما و همه بر صلیب بمیرد. باید نه فقط از او درخواست کنیم که ما را ببخشد بلکه باید از دیگران نیز خواهش کنیم که ما را عفو کنند. فروتنی واقعی این است. در حالی که خود را به خُردشدن نزدیک می‌کنیم به نور درخسان و پُر جلال شاهراه پاکی و فروتنی خواهیم رسید.

فصل نهم

قدرتِ خونِ بره

پیغام بیداری روحانی که امروزه به بسیاری از ما رسیده، در عین سادگی اعمق قلوب ما را تفتیش می‌کند. پیغام بیداری روحانی به ما می‌گوید که در تمام جهان فقط یک موضوع وجود دارد که می‌تواند ما را از زندگی پیروزمند مسیحی و دوستی و مشارکت با خدا دور نگاه دارد و مانع از پُری روح القدس گردد. این موضوع گناه نام دارد که به طرق و اشکال گوناگونی ظاهر می‌شود. در تمام جهان فقط یک چیز وجود دارد که می‌تواند ما را از گناه و هر نوع اسارت و قید و بندی که نتیجه‌ی گناه است آزاد سازد. این یک چیز قدرتِ خون عیسی مسیح است. بنابراین بر ما واجب است بدانیم چه چیزی باعث شده که خون مسیح در نظر خدا برای بخشش مردم دارای چنین قدرتی باشد زیرا در آن وقت متوجه خواهیم شد که تحت چه شرایطی می‌توانیم در زندگی خود از این خون گران‌بها استفاده کنیم.

کتاب مقدس برای خونِ مسیح قدرت و ثمرات و نتایج و برکات زیادی ذکر کرده است. با قدرتِ خون او انسان با خدا آشتب می‌کند! (کولسیان ۱ : ۲۰) با قدرتِ خون او، برای کسانی که به مسیح ایمان دارند، بخشايش گناهان و زندگی ابدی وجود دارد. (کولسیان ۱ : ۱۴ و یوحنان ۶ : ۵۴) با قدرتِ خون او شیطان مغلوب شده است (مکاشفه ۱۲ : ۱۱) با قدرتِ خون مسیح ما هر روز و پیوسته می‌توانیم از گناه پاک شویم. (اول یوحنان ۱ : ۷) با قدرتِ خون او از ناراحتی و عذاب و جدان خلاص می‌شویم تا بتوانیم خدای زنده را خدمت کنیم. (عبرانیان ۹ : ۱۴) با قدرتِ بی‌نهایت خونِ مسیح نالائق‌ترین افراد هم اجازه پیدا می‌کنند که به حضور مبارک و مقدس خدا بیایند و همیشه با او بمانند. (عبرانیان ۱۰ : ۱۹) خواه ناخواه چنین سؤالی در ذهن ما ایجاد می‌شود که چه چیزی باعث شده خونِ مسیح چنین قدرتی داشته باشد؟ لازم است یک سؤال دیگر را به سؤال بالا اضافه کنیم، چگونه باید از این قدرت در زندگی خود بهره ببریم؟ معمولاً این خون گران‌بها نمی‌تواند با قدرت پاک‌کننده و آرامش‌بخش و زنده‌ی خود در قلب‌های ما آن‌طور که لازم است کار کند و حس می‌کنیم که تمام روز در حضور خدا نیستیم و با او مشارکت و دوستی دائمی نداریم.

قدرت از کجاست؟

می توانیم جواب اولین سؤال خود را در کتاب مکافه پیدا کنیم که برای تشریح خون مسیح اصطلاح بسیار لطیفی به کار برده و آن را «خونِ بره» می خواند. (مکافه ۷ : ۱۴) نمی گوید خون یک مرد جنگجو بلکه خون بره! به عبارت دیگر چیزی که در نظر خدا خون مسیح را برای بخشیدن گناهان این قدر پُر قدرت ساخته همانا اخلاق بره مانند شخصی است که خون خود را ریخت. یعنی اخلاق مسیح باعث شد که خونش این قدر قدرتمند عمل کند. لقب «بره» که در کلام خدا برای مسیح به کار برده شده اولاً کار او را توضیح می دهد، یعنی اشاره‌ای است به این که او برای گناهان ما قربانی می شود. وقتی یک نفر یهودی گناه می کرد و می خواست خدا او را ببخشد، لازم بود یک بره (و گاهی یک بز) را بر گیرد و قربانی کند و خونش را بر مذبح بپاشد. عیسیٰ قربانی کامل و حقیقی است، برهی خدا است که گناه جهان را بر می دارد. (یوحنا ۱ : ۲۹) ولی لقب «بره» معنی عمیق‌تری هم دارد. این لقب سیرت و اخلاق مسیح را بیان می کند. او بره است زیرا حلیم و فروتن و افتاده‌دل می باشد. (متی ۱۱ : ۲۹) با ادب و بی دفاع است و همیشه اراده‌ی خود را به دست پدر آسمانی خود می سپارد. (یوحنا ۳۸ : ۶) تا بتواند باعث برکت و نجات مردم گردد. اگر

شخص دیگری جای بره بود، در مقابل رفتاری که مردم با او کردند، حتماً انتقام می‌گرفت و مقاومت می‌کرد ولی او که مطیع پدر بود (فیلیپیان ۲:۸) و نسبت به ما محبت داشت چنین نکرد. مردم هر بلایی که خواستند به سر او آوردند ولی او به خاطر ما تسلیم شد. وقتی او را دشنام می‌دادند، دشنام پس نمی‌داد. وقتی رنج می‌کشید، تهدید نمی‌کرد. از حقوق خود دفاع نمی‌کرد و مقابله به مثل نمی‌نمود. انتقام‌جو نبود و شکایتی نداشت! چقدر با ما فرق داشت! وقتی اراده‌ی خدا و بدکاری و شرارت مردم در جلجتا او را به پای صلیب کشاند، باز هم بره با فروتنی سرِ تسلیم فرود آورد. مانند بره‌ای بود که اشعیا نبی درباره‌ی او پیشگویی می‌کند: «همچون بره‌ای که برای ذبح می‌برند، و چون گوسفنده‌ی که نزد پشم برنده‌اش خاموش است، همچنان دهان نگشود.» (اشعیا ۵۳:۷) اگر او بره نبود، لازم نبود تازیانه بخورد و مورد تمسخر قرار گیرد، احتیاجی نبود به صورتش آب دهان بیندارند، ریش او را بکنند و نمی‌بایستی از جلجتا بالا برود و مصلوب شود و به دار آویخته گردد و پهلویش را با نیزه سوراخ کنند تا خونش جاری گردد. تمام این زحمات را متحمل شد تا بتواند گناه مرا ببخشد! بنابراین متوجه می‌شویم که او نه فقط برای این بره بود که بر صلیب جان داد بلکه چون بره بود بر صلیب قربانی شد.

بایاید هر بار که درباره‌ی خون مسیح صحبت می‌شود، حقایق فوق را به یاد بیاوریم. هر بار که از خون مسیح ذکری به میان می‌آید، فروتنی حقیقی و اطاعت کامل بره را به خاطر آوریم زیرا همین صفت است که خون مسیح را در نظر خدا این‌قدر گران‌بها و پُر قدرت ساخته است. عبرانیان باب ۹ آیه ۱۴ خون مسیح را با از خودگذشتگی او مربوط می‌سازد و می‌گوید: «چقدر بیشتر، خون مسیح که به واسطه‌ی آن روح جاودانی، خویشتن را بی‌عیب به خدا تقدیم کرد...» و علت این که خون مسیح این‌قدر قدرتمند عمل می‌کند، همین است. زیرا این صفت مسیح برای خدا بی‌نهایت ارزشمند دارد.

فروتنی، شبیه بره بودن، سپردن اراده‌ی خود به خدا، این‌ها چیزهایی است که خدا بیش از هر چیز از ما انتظار دارد. خدا انسان اولیه را برای همین امر خلق فرمود و اولین گناه آدم هم این بود که از قدم زدن در این راه خودداری کرد و اصل و منشاء گناه همیشه همین بوده است. عیسی برای این به جهان آمد تا این وضع را عوض کند و به حالت اولیه برگرداند.

وقتی خدا این صفت و سیرت را در مسیح دید، فرمود: «...این است پسر محبوبم که از او خشنودم.» (متی ۳: ۱۷) چون سیرت مسیح چنین بود، ریختن خون

او برای خدا بسیار ارزش دارد و هر بشری می‌تواند به وسیله‌ی آن از آلودگی و کثافات گناه پاک شود.

جواب سؤال دوم

اکنون به سؤال دوم می‌رسیم، چگونه می‌توانیم از قدرتِ خونِ مسیح در زندگی خود به نحو احسن استفاده کنیم؟ وقتی برای یافتن جواب به بره نگاه می‌کنیم که بر بالای صلیب سر خود را خم کرده است، قلب‌های ما چنین جواب می‌دهند که باید سیرت مسیح را داشته و همان‌طور که او سر خود را خم کرد ما هم سر خود را به نشانه‌ی فروتنی خم کنیم. همان‌طور که سیرت مسیح خون او را پُرقدرت کرده است، ما هم در صورتی می‌توانیم از قدرت خونِ مسیح به نحو احسن استفاده کنیم که مایل باشیم صفت و سیرت بره را پیدا کنیم. ما می‌توانیم دارای سیرت مسیح باشیم. (فیلیپیان ۲:۵ و اول قرنتیان ۲:۱۶) زیرا به وسیله‌ی مرگِ مسیح سیرت او به ما انتقال داده شده است. تمام میوه‌های روح که در باب پنجم غلاطیان ذکر شده، یعنی محبت و خوشی و سلامتی و حلم و مهربانی و نیکویی و ایمان و تواضع و پرهیزکاری. این‌ها تمام مظاهر سیرت بره هستند که مسیح و روح‌القدس می‌خواهند ما را با این‌ها پُر سازند. پس هیچ‌گاه فراموش نکنیم که خداوند عیسی، هرچند بر تخت پُر جلال خدا نشسته است، ولی هنوز هم بره است. (به مکافه‌ی وحنا)

رسول مراجعه شود). و او می‌خواهد سیرت خود را در ما هم به وجود آورد.

آیا می‌خواهیم؟

ولی آیا ما حاضریم که او این کار را بکند؟ در ما یک نفس سرسخت و نامطیع وجود دارد که از خود دفاع می‌کند و با سایرین مخالفت می‌ورزد. این نفس باید خُرد شود تا ما حاضر شویم سیرت و صفات بره را بیابیم و خون گران‌بهای مسیح بتواند ما را پاک و مقدس سازد. ممکن است مدت‌ها دعا کنیم که از بعضی گناهان پاک شویم و صلح و آرامی خدایی به قلوب ما وارد شود ولی تا حاضر نشویم برای گناهی که خدا به ما نشان می‌دهد خُرد شویم و مانند بره فروتن نگردیم، در ما تغییری به وجود نمی‌آید. هر گناهی که انجام می‌دهیم از نفس خُرد نشده‌ای که مغورو است سرچشمہ می‌گیرد و ما توسط خون مسیح آرامش پیدا نخواهیم کرد مگر این که منشأ هر گناه را پیدا کنیم و رفتارمان را که باعث این گناه شده به وسیله توبه‌ی واقعی تغییر دهیم و البته این کار فروتنی لازم دارد. نباید به زور خود را مجبور کنیم که چون مسیح فروتن باشیم، بلکه فقط باید در نور قدم بزنیم و اجازه بدھیم خدا هر گناهی را که در قلب ما وجود دارد نشان دهد. در این موقع خواهیم دید که خداوند از ما انتظار دارد در مواردی توبه کنیم و تسلیم شویم که برای ما گران

تمام می‌شود و می‌فهمیم که خدا حتی به چیزهایی که به نظر ما کوچک و ناچیز است توجه دارد. ولی همین چیزهای کوچک به قدری مهم هستند که اصلاح آن‌ها غالباً آسان نیست. ممکن است خداوند از ما بخواهد که نزد کسی به خطای خود اعتراف کنیم و یا از او معذرت بخواهیم یا این که اشتباهی را که مرتکب شده‌ایم جبران نماییم. (متى باب ۵ : ۲۳ - ۲۴) ممکن است خداوند به ما نشان دهد که در یک موردی باید فروتن شویم و از حق خود بگذریم. عیسی همیشه از حق خود صرف‌نظر می‌کرد، آیا ما هم باید مانند او عمل کنیم؟ ممکن است خداوند از ما بخواهد نزد کسی که نسبت به ما خطایی کرده برویم و معذرت بخواهیم که از او رنجیده‌ایم زیرا عیسی هم از هیچ‌کس و هیچ‌چیز نرنجد، پس ما چه حقی داریم برنجیم؟ شاید خداوند به ما بگوید که لازم است با دوستان خود صمیمی و صادق باشیم تا ما را آن‌طور که هستیم بشناسند و بتوانند با ما یک دوستی واقعی برقرار سازند. این کارها ممکن است برای ما توهین‌آمیز به نظر برسند زیرا با رفتار معمولی ما که توأم با غرور و خودپسندی است کاملاً فرق دارد. و با همین کارها است که در می‌باییم خُرد شدن واقعی چیست و در فروتنی بره شریک خواهیم شد. وقتی حاضر شدیم در هر امری خدا را اطاعت کنیم، خون بره ما را از هر گناه پاک

خواهد ساخت و در قدوسیت و پاکی با خدا راه خواهیم
رفت و صلح و آرامش الهی قلب‌های ما را لبریز خواهد
ساخت.

فصل دهم

آیا خود را بی‌گناه می‌دانیم؟

ما به قدری عادت کرده‌ایم رفتار غرورآمیز و خودپسندانه آن فریسی را که مسیح در مثل فریسی ذکر می‌کند (لوقا ۱۸: ۹ - ۱۴) محکوم کنیم و او را خطاکار بشماریم که اغلب نمی‌توانیم باور کنیم که ممکن است خودمان هم مثل او باشیم و شاید بتوان گفت که ما معمولاً^۱ شبیه او عمل می‌کنیم. یک معلم دینی این قسمت را به کودکان درس می‌داد او نیز همانند این فریسی درس خود را با این جمله تمام کرد: «حالا، بچه‌ها، ما باید خدا را شکر کنیم که مثل این فریسی نیستیم!» بدانیم که برای ما هم این خطر وجود دارد که وقتی خدا بخواهد ما را در پای صلیب فروتن سازد و گناهان ما را نشان دهد، ما هم همانند آن فریسی رفتار کنیم.

خدا درباره قلب انسان چه می‌گوید؟

ما نمی‌توانیم اشتباه اصلی آن فریسی و خودمان را واقعاً بفهمیم مگر این که به آن‌چه خدا درباره‌ی قلب

انسان می‌گوید توجه کنیم. عیسی مسیح می‌فرماید: «زیرا اینهاست آنچه از درون و دل انسان بیرون می‌آید: افکار پلید، بی‌عفتی، دزدی، قتل، زنا، طمع، بدخواهی، حیله، هرزگی، حسادت، تهمت، تکبّر و حماقت.» (مرقس ۷: ۲۱-۲۲) در رساله‌ی پولس به غلاطیان ۵: ۱۹-۲۱ همین تصویر یعنی قلب تاریک انسان دیده می‌شود: «اعمال نفس روشن است: بی‌عفتی، ناپاکی، و هرزگی؛ بتپرستی و جادوگری؛ دشمنی، ستیزه‌جویی، رشك، خشم؛ جاهطلبی، نفاق، دسته‌بندی، حسد؛ مستی، عیاشی و مانند این‌ها...» چه تصویر خطرناکی! ارمیای نبی هم این موضوع را تأیید می‌کند. «دل از همه چیز فریبینده‌تر است» (یعنی حتی خود انسان را هم گول می‌زند به طوری که انسان متوجه نمی‌شود). «و بسیار بیمار؛ کیست که آن را بشناسد؟» (ارمیا ۱۷: ۹) این است کلام خدا درباره‌ی قلب انسان. انسان خطاکار یا «انسانیت کهنه» (افسیسیان ۴: ۲۲) خواه قلب یک شخص بی‌ایمان باشد خواه قلب یک مسیحی جدی! شاید مشکل باشد باور کنیم که این موارد ممکن است در قلب رهبران کلیسا، واعظین و کارمندان کلیسا نیز دیده شود، ولی این موضوع حقیقت دارد. در واقع باید گفت که تنها چیزی که در مسیحیت زیبا است همانا خود عیسی مسیح است. خدا می‌خواهد این حقیقت را تجربه کنیم، تا این که واقعاً خُرد و از خود نالمید شویم و اجازه دهیم عیسی مسیح عدالت و قدوسیت و همه‌چیز ما باشد

و فقط در این صورت است که زندگی فاتحانه‌ای خواهیم داشت.

دروغ‌گو شمردن خدا!

حالا با در نظر گرفتن آن‌چه خدا درباره‌ی قلب انسان فرموده است، می‌توانیم بفهمیم که آن فریسی چه می‌کرد. وقتی می‌گفت: «خدا یا تو را شکر می‌کنم که مثل سایر مردم حریص و ظالم و زناکار نیستم...» خود را بی‌گناه جلوه می‌داد و فراموش می‌کرد که خدا در مورد قلب انسان خلاف این را می‌فرماید. این فریسی در واقع می‌خواست بگوید: «خداوندا، شاید این فکرها و کارهای زشت در دیگران وجود داشته باشد چنان که این باج‌گیر هم آن‌ها را اقرار می‌کند، ولی من از این گناهان بری هستم!» و با این گفتار خدا را دروغ‌گو می‌شمرد زیرا کلام خدا می‌گوید: «اگر بگوییم گناه نکرده‌ایم، او را دروغ‌گو جلوه می‌دهیم...» (اول یوحنا ۱۰ : ۱) یعنی خداوند می‌فرماید که ما گناه کرده‌ایم. با وجود این من اطمینان دارم که فریسی به این گفته‌ی خود ایمان داشت و فکر می‌کرد راست می‌گوید. واقعاً ایمان داشت که از گناهان مذکور مبری است. این پاک بودن خیالی خود را هم از خدا می‌دانست و به همین دلیل می‌گفت: «خدا یا تو را شکر می‌کنم.....» او بر ضد کلام خدا سخن می‌گفت ولی هنوز متوجه نشده بود. چون حرفش بر ضد کلام خدا بود،

پس طبیعی است که نمی‌توانست برای او فایده‌ای داشته باشد. هرچند آن باج‌گیر بر سینه‌ی خود می‌زد و گناهان خود را اقرار می‌کرد ولی نباید گفت که گناهش از آن فریسی بیشتر بود بلکه به این دلیل این کار را می‌کرد که فهمیده بود کلام خدا صحیح است و اگر در گناه بماند عاقبتش وحشتناک خواهد بود. ولی آن فریسی هنوز به این مرحله از حقیقت نرسیده بود. فریسی هنوز فکر می‌کرد که تنها انتظاری که خدا از ما دارد این است که ظاهراً پرهیز کار باشیم و از بعضی گناهان دوری کنیم. هنوز نفهمیده بود که خدا به ظاهر نگاه نمی‌کند بلکه قلب ما را می‌بیند. (اول سموئیل ۱۶: ۷) و حتی نگاه کردن با نظر شهوت‌آلود را با زناکاری مساوی می‌داند. (متی باب ۵: ۲۷ - ۲۸) و رفتار خشم‌آلود را با قتل و حسادت را با دزدی یکی می‌داند و سخت‌گیری و زورگویی ما را در خانه با بزرگترین تقلب‌های ما در داد و ستد مساوی می‌شمارد. بسیار مشهود است که وقتی خدا عیوب‌های ما را به ما نشان می‌دهد، ما هم از خود دفاع کرده و خود را بی‌گناه شمرده‌ایم. در واقع مثل این است که گفته‌ایم: «ممکن است دیگران این طور باشند ولی من نیستم!» و شاید به این حرف خود نیز ایمان داشته‌ایم. شاید وقتی دیده‌ایم که دیگران خود را فروتن ساخته و خطایای خود را اقرار کرده و خواسته‌اند رابطه‌ی خود را با خدا و مردم

اصلاح کنند، آن‌ها را با چشم تحقیر نگاه کرده‌ایم. برعکس ممکن است از این که آن‌ها این کار را کرده و برکت یافته‌اند واقعاً خوشحال شده باشیم. نظر ما نسبت به کار دیگران هرچه می‌خواهد باشد ولی موضوع مهم این است که ما فکر می‌کنیم خودمان در هیچ موردی احتیاج به فروتنی و خُرد شدن نداریم. دوستان عزیز، اگر فکر می‌کنیم گناهی نکرده‌ایم و احتیاجی به خُرد شدن نداریم، این به آن دلیل نیست که در ما گناهی وجود ندارد بلکه حقیقت این است که هنوز گناهان خود را ندیده‌ایم و در این قسمت از حقیقت دور هستیم و در عالم خیال زندگی می‌کنیم. هرچه خدا درباره‌ی ما می‌فرماید صحیح است. خدا می‌بیند که این گناهان با انواع مختلفش در ما وجود دارد و آن‌ها را به ما نشان می‌دهد. خودپسندی غیرعمدی، غرور، تعریف و تمجید از خود، حسادت، عصبانیت، بی‌صبری، محافظه‌کاری، ترس و خجالتی بودن، نادرستی و فریب دادن، ناپاکی و شهوت تماماً یا بعضی از این گناهان در ما وجود دارند ولی ما برای دیدن آن‌ها کور هستیم. شاید ما به قدری در افکار اشتباهی سیر می‌کنیم که فکر می‌کنیم که شخص دیگری نسبت به ما مرتكب این گناه شده است. گاهاً به قدری خود را با آن مشغول کرده‌ایم که از یاد می‌بریم خودمان نسبت به مسیح مرتكب گناه شده‌ایم به این دلیل که حاضر نیستیم

با حلم و فروتنی مانند مسیح اشتباه طرف مقابل را تحمل کنیم. ما فقط می‌گوییم طرف مقابل خودخواه است و می‌خواهد حرف خود را به کرسی بنشاند ولی متوجه نیستیم که خود من هم مثل او هستم. تنها مطلبی که می‌دانیم این است که در زندگی ما چیزی کم است. می‌دانیم آن‌طوری که لازم است با خدا دوستی و مشارکتِ واقعی نداریم. روحًا شاداب و تر و تازه نیستیم. خدمات ما برای خدا بسیار ساده است و در زندگی ما کارهای معجزه‌آسایی وجود ندارد. گناهان مخفی هم در نظر خدا گناه است و ما را از او جدا می‌کند. ممکن است این گناهی که ما را از خدا جدا می‌کند خیلی کوچک باشد ولی اگر از او درخواست کنیم حتماً به ما نشان خواهد داد.

اگر به آن‌چه خدا درباره‌ی قلب بشر می‌گوید توجه نکنیم، گرفتار اشتباه دیگری خواهیم شد و آن این است که نه فقط از بی‌گناهی خود بلکه از بی‌گناهی دوستان و محبوبان خود نیز دفاع خواهیم کرد. ما دوست نداریم که آن‌ها به گناهان خود پی ببرند و خود را فروتن بسازند بلکه فوراً می‌خواهیم آن‌ها را بی‌گناه جلوه دهیم. نمی‌خواهیم آن‌ها به گناهانشان اعتراف کنند. نه فقط خودمان در یک عالم رویایی زندگی می‌کنیم، بلکه درباره‌ی آن‌ها نیز همین فکر را داریم و می‌ترسیم که آن‌ها از خواب و خیال بیدار شوند. در واقع ما از آن‌ها در

مقابل خدا دفاع می‌کنیم و از طرف آن‌ها همان‌طور که درباره‌ی خودمان انجام می‌دادیم، خدا را دروغگو می‌شماریم و مثل خودمان مانع می‌شویم که آن‌ها نیز وارد زندگی پُر برکت شوند.

وقتی برای دوستی و مشارکت واقعی با خدا در خودمان گرسنگی واقعی احساس کردیم، فقط در آن موقع است که می‌توانیم نور خدایی را درخواست کنیم تا همه چیز تحت آن نور آشکار شود و فقط در آن موقع است که حاضر می‌شویم طبق هدایت و راهنمایی آن نورِ الهی رفتار کنیم.

راستگو دانستن خدا

حقایق فوق توجهی ما را به سوی آن باج‌گیر جلب می‌کند. با در نظر داشتن آن‌چه که خدا درباره‌ی قلب انسان می‌گوید، متوجه می‌شویم که اقرار و اعتراف این باج‌گیر به منزله‌ی آن است که خدا را راستگو می‌شمارد و کلام خدا را درباره‌ی خود صحیح می‌داند. شاید او هم اول مانند فریسی نمی‌دانست کلام خدا در مورد قلب انسان، درباره خودش هم صدق می‌کند. ولی روح القدس به او چیزهایی نشان داد که ثابت کرد کلام خدا راست است و در نتیجه او خُرد و فروتن شد. او نه فقط سخن

خدا را تصدیق کرد، بلکه قبول کرد که تنبیه خدا نیز عادلانه است. شاید او هم مثل نحمیای نبی دعا می‌کرد:

«تو در هر آنچه بر سر ما آمده است عادل بوده‌ای،
چرا که با وفاداری عمل کرده‌ای،
حال آن که ما شرارت ورزیده‌ایم.» (نحمیا ۹: ۳۳)

همیشه توبه‌ی واقعی همین‌طور است. یعنی خُرد شدن واقعی! توبه یعنی اعتراف به این که گناهان من فقط اشتباه و لغش و یا غیرعمدی نیست. (گاهی می‌گوییم هرچند این کار را کرده‌ام ولی از من بعید است). بلکه واقعاً از قلب و نفس خودم سرچشم‌می‌گرفته و نشان می‌دهد که همان‌طوری که خدا فرموده من موجودی مغرور و فاسد و ناپاک هستم و این کارهای زشت را خودم انجام داده‌ام. داود نبی هم همین‌طور توبه کرد.

«به تو آری تنها به تو، گناه ورزیده‌ام و آنچه که در نظرت بد است به عمل آورده‌ام. از این رو چون سخن می‌گویی برحقی، و چون داوری می‌کنی، بی عیبی!»
(مزمور ۵۱: ۴)

بنابراین بدون این‌که بترسیم، هرجا لازم باشد و در هر موردی که خدا نشان دهد، این‌طور اقرار کنیم و فکر نکنیم که این اقرار باعث کوچکی مسیح خواهد شد بلکه بر عکس این کار باعث شادی مسیح خواهد گردید. زیرا در نتیجه‌ی این نوع اعترافات خدا جلال می‌یابد چون که

در اثر این کار ما اعلام کرده‌ایم که خدا راستگو است. این کار ما را به سوی پیروزی جدیدی در مسیح رهبری می‌کند، زیرا دوباره متوجه می‌شویم که:

«می‌دانم که در من، یعنی در نفس من، هیچ‌چیز نیکویی ساکن نیست...» (رومیان ۷: ۱۸)

و به جایی می‌رسیم که دیگر نمی‌خواهیم با کوشش خودمان نفس اصلاح‌ناپذیر خود را پاک و مقدس جلوه دهیم بلکه عیسی را قدوسیت خود می‌دانیم و از حیات و زندگی او ما نیز حیات می‌یابیم.

آرامش و پاکی

باج‌گیر علاوه بر راستگو شمردن خدا، کار دیگری هم انجام داد. به سوی قربانی که در عبادت‌گاه وجود داشت اشاره کرد و در اثر این کار آرامش و پاکی الهی را پذیرفت. این نکته را از گفته‌ی خود او می‌فهمیم که می‌گوید: «خدا یا بر من گناهکار ترحم فرماء!» معنی این جمله در زبان اصلی یونانی این است: «خدا قربانی و کفاره‌ی من گناهکار را قبول فرماید.» یگانه راهی که یک نفر یهودی می‌توانست مطمئن باشد که خدا او را بخشیده است این بود که گناه خود را به وسیله‌ی قربانی کفاره کند و احتمال دارد که در همان لحظه‌ای که آن باج‌گیر دعا می‌کرد، برهی قربانی سوختنی در معبد به

حضور خدا تقدیم می‌شد. ما هم همین طور هستیم. انسان خود به خود به این مرحله از فروتنی و خُرد شدن نمی‌رسد، ولی خدا برهی خدا را در جلجتا بر بالای صلیب به او نشان می‌دهد که گناهش را با ریختن خون خود دور می‌سازد. خدا، قبلًا به ما فرموده که ما که هستیم، و برای بخشیدن گناهان ما راهی فراهم نموده است. عیسی برهی خدا است که برای گناهان ما از ابتدا ذبح شده بود. او با فروتنی گناهان ما را بر خود حمل کرد و آمرزش گناهان در نظر خدا انجام یافت و حالا اگر من با فروتنی و خُرد شدن واقعی گناهانم را اعتراف کنم و به خون او ایمان داشته باشم، گناهان من پاک می‌شود و از من دور می‌گردد و آرامش خدایی به قلب من وارد خواهد شد. دوستی و مشارکتم با خدا دوباره تجدید می‌گردد و من با او در پاکی قدم خواهم زد.

وقتی به طور ساده خدا را راستگو بشماریم و متوجه باشیم که خون مسیح قدرت دارد ما را پاک سازد، آن‌گاه به طور بی‌سابقه‌ای خواهیم توانست با عیسی قدم بزنیم و پیوسته با او در قدوسیت و پاکی الهی زیست کنیم. وقتی با او در نور قدم می‌زنیم، او چیزهایی را به ما نشان خواهد داد که اگر به آن‌ها توجھی نکنیم باعث ناراحتی او می‌شود و نمی‌گذارد حیات و قدرت مسیح در زندگی ما جاری شود. این چیزها تجلیات نفس کهنه و مغدور ما

است که خدا آن‌ها را محاکوم می‌کند. هرچه را که به ما نشان می‌دهد باید بپذیریم و هیچوقت نباید از پاکی و بی‌گناهی خود دفاع کنیم. همیشه باید حاضر باشیم که او را راستگو بشماریم و بگوییم: «خداوند؛ تو راست می‌گوئی. من همانی هستم که تو فرمودی!» و باید حاضر باشیم آن‌ها را به او بسپاریم تا ما را پاک کند. اگر این‌طور رفتار کنیم، متوجه خواهیم شد که خون گران‌بهای او را را دائماً از گناه پاک می‌سازد به طوری که حیات ما از سرچشمۀ پاک می‌گردد و عیسی خواهد توانست ما را دائماً پُر سازد. برای رسیدن به این مرحله باید فروتن و خُرد شده باشیم یعنی اشخاصی باشیم که حاضرند خود را از کوچکترین گناهان پاک کنند. این افراد کسانی هستند که خدا درباره‌ی آن‌ها می‌فرماید: «من در مکان رفیع و مقدس ساکنم، و نیز با آن که روح توبه‌کار و افتاده دارد...» (اشعیا ۵۷: ۱۷) و این‌ها هستند که همیشه در بیداری روحانی زندگی می‌کنند. بنابراین انتخاب با خودمان است. یا از بی‌گناهی خود دفاع کنیم و بدون این‌که این‌که پاک شویم با روحی خشک و خالی و بدون این‌که از خدا برکتی بیابیم به خانه‌ی خود برگردیم و یا این‌که خدا را راستگو بشماریم و به وسیله‌ی خون عیسای مسیح در آرامش و دوستی و مشارکت و پیروزی الهی شریک گردیم.

